

۱۳

مجموعہٴ مرآتِ ادبیاتِ فارسی

متون ادبی-تعلیمی با تاکید بر گلستان

یاسر دالوند

متون ادبی - تعلیمی

با تاکید بر گلستان



سرشناسه	:	دالوند، یاسر، ۱۳۷۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	متون ادبی - تعلیمی با تاکید بر گلستان / مولف یاسر دالوند.
مشخصات نشر	:	تهران: نشر علمی، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	:	۳۲۴ ص.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۳۲-۵
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	کتابنامه: ص. [۳۱۷] - ۳۲۴.
یادداشت	:	نمایه.
موضوع	:	ادبیات آموزنده فارسی -- نقد و تفسیر
موضوع	:	سعدی، مصلح بن عبدالله، - ۶۹۱ق. . گلستان -- نقد و تفسیر
موضوع	:	Sadi, Mosleh-ibn Abdollah . Golestan
موضوع	:	اندرزنامه‌های فارسی -- تاریخ و نقد
رده بندی کنگره	:	PIR۳۴۴۲
رده بندی دیویی	:	۸۱۰/۸۳۵۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۳۳۹۹۷۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیبا

متون ادبی - تعلیمی

با تاکید بر گلستان

دکتر یاسر دالوند

(عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))





خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری
پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲

متون ادبی - تعلیمی با تاکید بر گلستان

دکتر یاسر دالوند

(عضو هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))

چاپ اول ۱۴۰۲

تیراژ: ۴۰۰ نسخه

چاپخانه: مهارت‌نو

لینوگرافی: باختر

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۴-۵۳۲-۵

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری

پلاک ۱۰۳ - تلفن: ۶۶۴۶۳۰۷۲ و ۶۶۴۶۰۵۱۲

www.elmipublications.com

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

۷	پیشگفتار
۱۱	ادبیات تعلیمی و برجسته ترین نمونه های آن
۱۴	قابوس نامه
۱۵	سیر الملوک یا سیاست نامه
۱۵	نصیحة الملوک
۱۵	کیمیای سعادت
۱۶	اخلاق ناصری
۱۶	اخلاق جلالی یا لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق
۱۶	اخلاق محسنی
۱۷	نثر مسجع و برجسته ترین نمونه های آن
۲۰	آثار خواجه عبدالله انصاری
۲۱	کشف الاسرار
۲۱	پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی
۲۱	تفسیر نسفی
۲۱	نزّه الارواح
۲۴	مقامه و مقامه نویسی در ادب فارسی و عربی
۲۶	سعدی گلستان: نمونه بارز پدر - شاعر
۲۹	گلستان سعدی و تاریخ گرایی نوین
۳۲	سبک گلستان

۳۹	 گلستان سعدی
۴۹	 باب اول: در سیرت پادشاهان
۷۵	 باب دوم: در اخلاق درویشان
۹۷	 باب سوم: در فضیلت قناعت
۱۱۵	 باب چهارم: در فواید خاموشی
۱۲۱	 باب پنجم: در عشق و جوانی
۱۳۷	 باب ششم: در ضعف و پیری
۱۴۳	 باب هفتم: در تاثیر تربیت
۱۵۷	 باب هشتم: در آداب صحبت
۲۲۷	 مقامات حمیدی
۲۳۲	 المقامة فی السکباج
۲۴۲	 المقامة فی العشق
۲۴۷	 المقامة فی الربیع
۲۵۷	 رسائل خواجه عبدالله انصاری
۲۵۸	 کلمات شیخ الاسلام قدس الله روحه
۲۵۹	 در حقوق همسایه و حکایت ابوالحسن بنانی
۲۶۲	 قلندرنامه
۲۶۴	 بهارستان جامی
۲۷۳	 تذکرة الاولیاء عطار
۲۸۷	 منشآت قائم مقام فراهانی
۲۹۵	 اضافات
۲۹۷	 واژه‌ها و ترکیب‌ها و عبارت‌ها
۳۲۳	 منابع

پیشگفتار

اثر حاضر را مطابق با سرفصل درس متون نثر ۳ (متون ادبی - تعلیمی با تأکید بر گلستان) نگاشته‌ام و تلاش‌م بر آن بوده است تا چارچوب این سرفصل را کاملاً رعایت کنم؛ بنابراین در مقدمه این کتاب به مبانی نظری ادبیات تعلیمی و پیدایی و سیر تاریخی این نوع ادبی پرداخته‌ام و نمونه‌های برجسته آن را مختصراً معرفی کرده‌ام و بخش‌های کوتاهی از کتب اخلاقی و تعلیمی نیز آورده‌ام. همچنین در ادامه به پیدایی و سیر تاریخی نثر مسجع و معرفی آثار برجسته آن پرداخته‌ام و گریزی به مقامه و مقامه‌نویسی در ادب فارسی و عربی زده‌ام و درباره گلستان، سبک گلستان و تأثیر آن بر ادب پارسی نیز بحث کرده‌ام.

درباره خوانش گلستان برپایه نظریه تاریخ‌گرایی نوین نیز بحث مختصری مطرح کرده‌ام که در عین اختصار یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب حاضر است و دانشجویان باید بکوشند تا این شیوه را در خوانش اغلب حکایات گلستان به‌کار گیرند.

بخش دوم کتاب شامل تمام متن گلستان سعدی است که برپایه چاپ فروغی تنظیم شده است اما نکات مهمی را که در چاپ یوسفی و دیگر چاپ‌ها وجود داشته است نیز متذکر شده‌ام. تمامی لغات و ترکیبات دشوار و نیمه‌دشوار متن نیز در بخش لغت‌نامه پایان کتاب به‌صورت الفبایی آمده است و دانشجویان با رجوع به این بخش می‌توانند دشواری‌های متن را بهتر دریابند. در این بخش معنای بسیاری از جملات کوتاه عربی نیز آمده است. سوای این بخش، در بخش دیگری با عنوان «توضیحات» تلاش کرده‌ام که دشواری‌های متن را که نیاز به توضیح بیشتری داشته است

بررسی کنم. در این قسمت از شروح کهن گلستان همچون شرح سراج‌الدین علی‌خان آرزو و شرح غیاث‌الدین رامپوری (نویسنده فرهنگ غیاث‌اللغات) استفاده کرده‌ام که استاد یوسفی و دیگر شارحان گلستان از آنها غافل بوده‌اند؛ بنابراین در این بخش علاوه بر شرح تمامی ابیات و عبارات عربی، نکاتی مطرح کرده‌ام که غالباً تازگی دارد.

رامپوری و خان‌آرزو به نسخی از گلستان دسترسی داشته‌اند که در جای‌جای شرحشان به آنها اشاره می‌کنند؛ از جمله از نسخه‌ای به نام نسخه مخدومی نام می‌برند که تاریخ کتابت آن ۷۵۳ هـ ق. بوده است؛ یعنی ۹۷ سال بعد از تصنیف گلستان (نوشته شده در ۶۵۶ هجری) کتابت شده است و این حائز اهمیت بسیار است. رامپوری در این باره می‌نویسد: «نسخه مخدومی نودوهفت سال بعد از تصنیف [گلستان] نوشته شده است» (ص ۱۹۸). به هر روی، برخی از ضبط‌هایی که آرزو و رامپوری به دست داده‌اند، دربردارنده اصل «ضبط دشوارتر برتر است» تواند بود. نکته قابل توجه این است که رامپوری متن گلستان را با شرح نسخه‌بدل‌ها تصحیح کرده است و به شیوه امروزیان گاهی دلیل انتخاب متن را نیز شرح می‌دهد (در بخش توضیحات هر جا به «دیگر نسخ» یا «برخی نسخ» اشاره شده غالباً مراد متن رامپوری و نسخه‌بدل‌های آن بوده است).

در بخش توضیحات همچنین تلاش کرده‌ام که با استفاده از این شروح و دیگر نسخ و چاپ‌های گلستان، نقش نسخه‌بدل‌ها را در تغییر معنای متن نشان دهم. غالباً دانشجویان به این بخش از کتب و متون چاپ‌شده بی‌توجهند. بسیاری از این نسخه‌بدل‌ها مبتنی بر ایهام تصحیف یا ایهام تبادر هستند که جنبه‌های بلاغی و هنری متن را برجسته می‌کنند؛ برای نمونه در این مصراع که در نعت رسول اکرم (ص) آمده است: «قسیم جسیم نسیم و نسیم» نسیم را می‌توان بسیم (= خندان و متبسم) هم خواند چنانکه در برخی نسخ اینگونه ضبط شده است. همانگونه که ملاحظه می‌شود نمی‌توان با اطمینان این ضبط اخیر را مردود دانست بلکه با اندکی تأمل حتی می‌توان آن را ضبط ارجح دانست. از آنجاکه شرح استاد یوسفی و خطیب‌رهبر و دیگران در دسترس همگان است و مخاطبان می‌توانند به آنها رجوع کنند، از شرح مفصل عبارات و ترکیبات پرهیز کرده‌ام اما تقریباً تمامی موارد مهم و اساسی را در بخش لغت‌نامه پایانی کتاب و بخش توضیحات آورده‌ام و از این حیث می‌توان اطمینان داشت که دانشجویان و مخاطبان با در نظر داشتن این دو بخش در فهم متن با مشکلی مواجه نخواهند شد.

علاوه بر موارد فوق، از مقامات حمیدی، تذکرة الاولیاء، رسائل خواجه عبدالله انصاری، بهارستان جامی، منشآت قائم‌مقام فراهانی نیز بخش‌هایی نقل کرده‌ام که شرح لغات و ترکیبات آنها را می‌توان در بخش لغت‌نامه پایانی کتاب یافت. در ابتدای هر یک از این بخش‌ها نیز سعی کرده‌ام که برپایه

مقدمه و مؤخره برخی از این کتب، خوانشی تازه ارائه دهم و شناختی از نویسنده، کتاب، هدف نگارش و غیره عرضه کنم.

به دلیل افزایش حجم کتاب بسیاری از یادداشت‌هایم را حذف کردم؛ یادداشت‌هایی که از دوران نوجوانی تا کنون به مرور در حاشیه این کتب و مخصوصاً کلیات سعدی گرد آمده بود. از این روی امیدوارم که روزی بتوانم این یادداشت‌ها را با شرح و بسط بیشتری منتشر کنم.

در شرح عبارات عربی گلستان از نظرات استادم دکتر محمدحسن حسن‌زاده نیری بهره برده‌ام و به همین سبب قدردان و سپاسگزار ایشانم. همچنین از تشویق‌ها و حمایت‌های دوست دیرینم، دکتر محمدحسین رمضان‌ی فوگلایی نیز کمال تشکر را دارم.

این اثر نیز ممکن است همچون بسیاری از آثار دیگر از ضعف و نقص احتمالی مبرا نباشد. نگارنده امید آن دارد که همکاران و پژوهشگران ارجمند با راهنمایی‌های خود او را در کاستن این نواقص احتمالی یاری رسانند.

یاسر دالوند

ادبیات تعلیمی و برجسته‌ترین نمونه‌های آن

ادبیات تعلیمی (didactic) ادبیاتی است که چیزی را آموزش می‌دهد؛ خواه آن چیز، علمی باشد و خواه اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و غیره؛ بنابراین هر اثر ادبی‌ای را که در جهت آموزش چیزی باشد، می‌توان ادبیات تعلیمی نامید (Cuddon: 203).

چنانکه می‌دانیم ارسطو انواع ادبی را به نوع «حماسی»، «دارماتیک» و «غنایی» تقسیم کرد و ادبیات تعلیمی جزو تقسیم‌بندی‌های او نبود. این نکته از آنجا نشأت می‌گیرد که اساساً کمتر اثری را می‌توان یافت که در پی آموزش نکته‌ای نباشد. هر کدام از ژانرهای حماسی و نمایشی و غنایی نیز به تعلیم و آموزش نکته‌ای اخلاقی، مذهبی، فلسفی و... می‌پردازند و بسیاری از منتقدان و سخنوران گذشته بر آن بوده‌اند که هنر و آثار هنری باید پیرو «اخلاق» باشند (رزمجو، نقد و نظری...: ۲۵/۱). به عقیده ارسطو «شعر، خاصه تراژدی، وسیله‌ای جهت تصفیة هواجس نفسانی است» (همانجا). از این دید، اغلب آثار را می‌توان زیرشاخه ادب تعلیمی محسوب کرد و ادب تعلیمی معنای عام و فراگیری خواهد داشت. برای تمایز ادب تعلیمی از دیگر آثار باید توجه داشت که «معمولاً این اصطلاح را وقتی به کار می‌برند که قصد و هدف نویسنده آشکارا تعلیم فنی باشد مثل الفیه ابن مالک» (شمیسا، انواع ادبی: ۲۷۰). شفیع کدکنی می‌نویسد: «در هر یک از انواع قبلی... غرض لذت‌بخشیدن است و در مرحله بعد است که سودهای دیگری ممکن است در نظر گرفته شود اما در شعر تعلیمی، برعکس، هدف آموختن است و تعلیم. حال اگر در خلال شعر تعلیمی، داستان یا وصفی مطرح شود که مایه‌های غنایی در آن جلوه کند، اینها اموری عارضی و ثانوی هستند» («انواع ادبی...»: ۱۱۸).

ادبیات تعلیمی ممکن است ویژگی‌های آثار تخیلی را نیز دارا باشد؛ یعنی مفهوم تعلیمی مورد نظر را در قالب داستان یا نمایشی مجسم کند تا بر جاذبه آن بیفزاید و نیز به جنبه هنری آن بُعدی دلپذیر بخشد (ابرمز: ۱۰۱)؛ آثاری چون کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه اینگونه هستند. همچنین بسیاری از طنزها، تعلیمی هستند؛ زیرا با شگردهای مختلف ریشخند برآندند که نظر خواننده را نسبت به افراد، نهادها، دستاوردها و شیوه‌های مختلف رفتاری تغییر دهند (همانجا).

ادبیات تعلیمی از روزگاران باستان سابقه داشته است. اولین آثار یونانیان در همین زمینه شکل گرفته است؛ برای نمونه: هسیود (Hesiod)، شاعر مشهور یونانی (۸۴۶ ق.م. - ۷۷۷ ق.م.) دو اثر دارد به نام‌های کارها و روزها و تتوگونی (Theogony) که اثر نخست، کتابچه راهنمای کشاورزی است که با دستورات اخلاقی درآمیخته شده است و دومی روایتی از خدایان و خلقت است (Cuddon: 203). از منظومه‌های دیگر می‌توان به کتاب درباره طبیعت اشیا (De Rerum Natura) سروده لوکرتیوس (Lucretius)، شاعر و فیلسوف روم باستان (قرن اول پیش از میلاد) اشاره کرد. وی در این اثر آرای مکتب اپیکوریسم (منسوب به اپیکور، فیلسوف یونان باستان) را توضیح داده است. ویرژیل (Virgil)، شاعر روم باستان (۷۰ - ۱۹ ق.م.) نیز در منظومه ترانه‌های روستایی یا روستائیانها (Georgics) به کشاورزی و اصول اخلاقی آن پرداخت (همانجا).

در آثار ایران باستان نیز می‌توان نشانه‌هایی از ادبیات تعلیمی جست: در برخی از کتیبه‌های داریوش و خشایارشا «اندرزهایی به فرمانروایان آینده» بیان شده است (تفضلی: ۲۶ و ۲۷). کتاب دینی زرتشتیان، اوستا، نیز مشتمل بر اندرزا و آموزه‌های زرتشت و موبدان است. آثاری به زبان فارسی میانه نیز در دست است:

دینکرد کتابی است که برپایه اوستا و ترجمه‌های آن نوشته شده است و از نظر دربرداشتن مطالب گوناگون به نام «دانشنامه مزدیسنی» موسوم است. در این کتاب در زمینه خلقت، دین‌داری، پزشکی، ازدواج، صفات نیک و بد، اندرز، مباحث فلسفی چون وجود و عدم و... مطالبی آمده است. بُدَهِش مجموعه‌ای است از مطالب گوناگون که با هم تلفیق شده‌اند. در این کتاب می‌توان مطالبی از این دست یافت: انواع آفریدگان، چارپایان سودمند، مردمان، دریاها، تولد موجودات، جانوران زیان‌رسان، انواع گرگ‌ها، رستاخیز، تخمه و پیوند کیانیان و... گزیده‌های زَادِشْتَرَم نیز دربردارنده مباحثی از این نوع است: آفرینش، طبقه‌بندی گیاهان و جانوران، دین در دوره‌های مختلف، ترکیب آدمی و... دادستان دینی نیز شامل پاسخ‌های منوچهر (رئیس طبقه روحانیان پارس و کرمان) به ۹۲ سؤال در زمینه‌های مختلف است و در آن مطالبی چون آیین‌های دینی، قوانین و حقوق، آفرینش موجودات، کارهای نیک و بد، اندرزا و... بیان شده است. از متون فلسفی - کلامی نیز می‌توان

به این آثار اشاره کرد: شکندگمانیک و زار، پُس دانشن کامگ (= پسر آرزومند دانش) و گَجَشَتگ ابالیس. اندرزنامه‌ها نیز از مهم‌ترین متون به زبان فارسی میانه هستند: اندرز آذرباد مارشپندان، یادگار بزرگمهر، اندرز اوشنر دانا، اندرز دانایان به مزدیسنان، اندرز خسرو قبادان، اندرز پوریوتکیشان، اندرز دستوران به بهدینان، اندرز بهزاد فرخ‌پروز، خیم و خرد فرخ‌مرد، مینوی خرد و... برخی رسالات کوچک تعلیمی نیز در دست است: خسرو و ریدگ رساله‌ای است که در آن جوانی به سؤالات خسرو پرویز پاسخ می‌دهد و به این مباحث می‌پردازد: بهترین خوراک‌ها، نغمه‌ها، گل‌ها و عطرها، زنان، اسبان و... سُوَر سخن رساله کوچکی است که الگویی از دعای سپاس بر سر سفره میهمانی را به دست می‌دهد. شهرستان‌های ایران نیز تنها رساله‌ای است که موضوع آن منحصرأ جغرافیای تاریخی شهرهاست. در زمینه آموزش فقه و حقوق نیز می‌توان به کتاب شایست نشایست و کتاب مادیان هزار دادستان اشاره کرد. اشعار و نوشته‌های مانوی نیز دربردارنده مطالب مربوط به ادب تعلیمی است. (درباره همه این آثار ر.ک. تفضلی).

نخستین اثر منظوم و مستقل فارسی در اخلاق، پندنامه انوشیروان است که بدایعی بلخی، معاصر سلطان محمود غزنوی آن را در بحر متقارب سروده است (داد: ۲۱). از آنجا که متون کهن غالباً مبتنی بر خرد جمعی هستند، کمتر اثری را می‌توان یافت که در آن نشانه‌هایی از پند و اندرز و مباحث اخلاقی یافت نشود؛ برای نمونه در این آثار می‌توان جنبه‌هایی از اخلاقیات را یافت: اشعار رودکی، ابوشکور بلخی، کسایی، دقیقی و...؛ شاهنامه فردوسی؛ حدیقه سنایی و دیگر آثار او همچون: سیرالعباد، طریق التحقیق؛ قطعات انوری، اشعار خاقانی، نظامی و...؛ آثار عطار همچون: منطق الطیر، مصیبت‌نامه، اسرارنامه، الهی‌نامه و...؛ مثنوی مولوی؛ کلیات سعدی؛ اشعار حافظ؛ هفت اورنگ و بهارستان جامی؛ اشعار صائب، کلیم، محتشم کاشانی و...؛ آثار قآنی، ادیب الممالک فراهانی، ملک الشعرای بهار، پروین اعتصامی و... (برای تفصیل مطلب ر.ک. رزمجو، انواع ادبی: ۹۵). ادبیات تبلیغی (propagandist literature) نیز از زیرشاخه‌های ادب تعلیمی است و به آثاری اطلاق می‌شود که مسائل اخلاقی یا سیاسی خاصی را تبلیغ می‌کنند و باعث می‌شوند خواننده، مرام و مسلک خاصی اتخاذ کند (Abrams: 91؛ ابرمز: ۱۰۲). از این روی، بسیاری از آثار دوره مشروطه نظیر چرند و پرند دهخدا، اشعار فرخی یزدی و میرزاده عشقی در این دسته جای می‌گیرند (نیز ر.ک. میرصادقی، ذیل «شیوه تبلیغی»).

در برخی از آثار نیز به تعلیم علوم و آموزش فنون خاصی پرداخته شده است؛ برای نمونه: هدایة المتعلمین فی الطب (اولین کتاب پزشکی بازمانده از دوران قدیم) نوشته ابوبکر اخوینی؛ الالبنة عن حقایق الادویه (کتابی در داروشناسی) تألیف ابومنصور موفق هروی؛ ذخیره

خوارزمشاهی (دایرةالمعارفی در زمینه پزشکی) تألیف حکیم اسماعیل جرجانی؛ دانشنامه در علم پزشکی یا دانشنامه میسری (کهن‌ترین مجموعه طبّی به شعر فارسی) سروده حکیم میسری؛ حدود العالم من المشرق الى المغرب (کتابی در جغرافیا) از نویسنده‌ای ناشناس؛ عجایب البلدان (در جغرافیا) نوشته ابوالمؤید بلخی؛ دانشنامه علایی (در منطق و الهیات و طبیعیات) و رسالة نبضیه هر دو از ابوعلی سینا؛ ترجمان البلاغه (در زمینه بلاغت) تألیف رادویانی؛ نزهت‌نامه علایی (در علوم طبیعی و منطق و ریاضیات) تألیف شهردان بن ابوالخیر رازی؛ التفهیم لاوایل صناعة التنجیم تألیف ابوریحان بیرونی؛ یواقیت العلوم و دراری النجوم (در علوم دینی، ادبی، فلسفه، کشاورزی و...) از مؤلفی ناشناس در قرن ششم؛ جامع العلوم یا ستنی (در کلام، فقه، تاریخ، صرف، نحو، موسیقی و...) اثر فخر رازی؛ فرخ‌نامه جمالی (در علوم مختلف) اثر ابوبکر مطهر بن محمد جمالی یزدی؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم (در زمینه عروض و بلاغت و نقد ادبی) نوشته شمس قیس رازی؛ دُرّة التاج (در منطق و فلسفه و هندسه و موسیقی و...) اثر قطب‌الدین شیرازی؛ صُور الکواکب نوشته خواجه نصیرالدین طوسی؛ نصاب الصبیان (کتابی برای آموزش مبتدیان) نوشته ابونصر فراهی؛ نزهة القلوب (در جغرافیا) نوشته حمدالله مستوفی؛ نوادر التبادر (در نجوم و منطق و الهیات و حساب و...) اثر شمس‌الدین دُنیسری؛ نفایس الفنون (در بردارنده ۱۳۰ علم منقول و معقول) تألیف محمد بن محمود آملی؛ منظومه (در فلسفه) سروده حاج ملاهادی سبزواری و....

علاوه‌بر موارد فوق، برخی از متون صرفاً جنبه حکمی، اخلاقی و دینی دارند. «البته در برخی از این آثار که مخصوص طبقه امیران و دولتمردان نگاشته شده، مباحث سیاسی یا اموری که مربوط به اجتماع و شناخت مردم و حکومت است، بر مطالب اخلاق عمومی فزونی و برتری دارد و در کتاب‌هایی که به‌منظور تعلیم و تربیت همگانی تألیف یافته، غلبه با بحث‌های اخلاقی محض و بررسی صفات نیک و بد و پسندها و ناپسندهای آدمی است» (رزمجو، انواع ادبی: ۲۵۴). در ادامه مختصراً به معرفی برخی از این آثار می‌پردازیم:

قابوس‌نامه: از کتب مهم قرن پنجم است. مؤلف آن عنصرالمعالی کیکاوس از خاندان دیالمه زیاری است که قابوس‌نامه را در نصیحت پسرش گیلانشاه نوشت. در این کتاب به آموختن راه و رسم زندگانی و اینکه در هر کاری چه حوائج و دربایست‌هایی در میان است پرداخته شده است و کتاب شامل مسائل مختلف اجتماعی و اخلاقی و رسوم و آداب و فنون و پاره‌ای اطلاعات تاریخی است (ر.ک صف‌ها، مختصری در...: ۲۶). نمونه‌ای از کتاب: اما چون زن کُنی طلب مال زن مکن و طلب غایتِ نیکویی زن مکن که به نیکویی معشوقه گیرند. زن پاک‌روی و پاک‌دین باید و کدبانو و

شوی دوست و پارسا و شرمناک و کوتاه دست و کوتاه زبان و چیز نگاه دارنده^۱ باید که باشد تا نیک بود که گفته اند که: زنِ نیک عافیت زندگانی بود. اگر چه زن مهربان و خوب روی و پسندیده تو باشد، تو به یکباره خویشتن در دست او منه و زیر فرمان او باشی... اما زنِ محتشم تر از خویشتن مخواه، و تا دوشیزه یابی شوی کرده مخواه تا در دل او جز مهر تو مهر کسی دیگر نباشد و پندارد که همه مردان یک گونه باشند، طمع مردی دیگرش نباشد.

سیرالملوک یا سیاست نامه: تألیف خواجه نظام الملک طوسی، از نویسندگان اواخر قرن پنجم و وزیر الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی. این وزیر در اواخر حیات به خواهش ملکشاه، تجارب ممتد و نظرهای صائب خود را در تدبیر امور مملکت و رعیت و سیاست نوشت (ر.ک صفا، مختصری در...: ۲۵). نمونه ای از کتاب: اندر کارها شتابزدگی نباید کرد، و چون خبری شنوند و یا صورتی بندد، اندر آن آهستگی باید فرمود تا حقیقت آن بداند و دروغ از راست پدیدار آید، که شتابزدگی کارِ ضعیفان است، نه کارِ قادران. و چون دو خصم پیش آیند و با یکدیگر سخن گویند، باید که مر ایشان را معلوم نباشد که میلِ پادشاه به کدام جانب است، که پس آن وقت خداوند حق، ترسان باشد و سخن نتواند گفت، و خداوندِ باطل، دلیر شود و دروغ گوید.

نصيحة الملوك: تألیف امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ) که به منظور هدایت پادشاه و درباریان او نوشته شده است. غزالی در این کتاب به اصول اعتقادی و ایمانی، امور اجتماعی، آداب و رسوم دینی و دیوانی، اخلاق فاضله عامه مردم و پادشاه و رعیت و... پرداخته است. نمونه ای از کتاب: [مَلِك] انتظار اربابِ حاجات را بر درگاهِ خویش حقیر نشناسد و از آن خطر حذر کند و تا مسلمانان را حاجتی بُود، به هیچ عبادت نوافل مشغول نشود که گزاردنِ حاجات از همه نوافل فاضل تر است. یک روز عُمَرِ عبدالعزیز کارِ خلق می گزارد تا وقت نماز پیشین مانده شد و در خانه شد تا یک ساعت بیاساید. پسر وی گفت: به چه ایمنی از آنکه این ساعت مرگ درآید و کسی بر درگاه منتظر حاجتی بود، و تو در حقّ وی تقصیر کرده باشی و روز قیامت بدان مأخوذ باشی؟ گفت: راست می گویی. برخاست و درحال بیرون آمد.

کیمیای سعادت: نوشته امام محمد غزالی که در اصل ترجمه و تلخیص کتاب احیاء علوم الدین وی است. در این کتاب به مباحث اخلاقی پرداخته شده است؛ مباحثی چون: آداب نکاح، آداب طعام خوردن، آداب کسب، شناختن حلال و حرام، آداب سفر و... نمونه ای از کتاب: محتکر ملعون

۱. برخی از این صفات زن در کتاب مینوی خود (پرسش ۶۰) نیز آمده است. یکی از اهمیت های قابوس نامه اشتغال آن بر آداب و رسوم ایران پیش از اسلام است.

است؛ و محترک آن بود که طعام بخرد و بنهد تا گران شود، آنگاه بفروشد. رسول گفت: «هر که چهل روز طعام نگاه دارد تا گران شود، آنگاه همه به صدقه دهد، کفارت این نبود؛ و رسول گفت - صلی الله علیه وآله وسلم: «هر که طعام نگاه دارد، خدای تعالی از وی بیزار است، و وی از خدای تعالی بیزار است؛ و رسول گفت - صلی الله علیه وآله وسلم: «هر که طعامی خرد و به شهری برد و به نرخ روز بفروشد، همچنان بود که به صدقه داده باشد» و در یکی روایت: «همچنان بود که بنده‌ای آزاد کرده بود». و علی می‌گوید - رضی الله عنه: «هر که چهل روز طعامی بنهد، دل وی سیاه گردد». اخلاق ناصری: نوشته خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ هـ.ق.) که در آن به موضوعاتی چون: حکمت عملی و نظری، تهذیب اخلاق، سیاست اموال، سیاست و تدبیر خانواده، سیاست مُدُن پرداخته شده است. نمونه‌ای از کتاب: آداب سخن گفتن: باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند، و هر که حکایتی یا روایتی کند که او بران واقف باشد، وقوف خود بران اظهار نکند تا آن کس آن سخن به اتمام رساند؛ و چیزی را که از غیر او پرسند، جواب نگوید؛ و اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید؛ و اگر کسی به جواب مشغول شود و او بر بهتر ازان جوابی قادر بود، صبر کند تا آن سخن تمام شود، پس جواب خود بگوید بر وجهی که در متقدم طعن نکند و در مُجاراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض ننماید؛ و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند؛ و تا او را با خود در آن سرّ مشارکت ندهند، مداخله نکند. اخلاق جلالی یا لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق: تألیف جلال‌الدین محمد دوانی (۸۳۰ - ۹۰۸ هـ.ق.) که در واقع بازنویسی کتاب اخلاق ناصری است. در این کتاب به مباحثی همچون: حفظ صحت نفس، معالجات امراض نفسانی، رعایت حقوق پدر و مادر و غیره پرداخته شده است. نمونه‌ای از کتاب: آداب حرکت و سکون: در رفتن تعجیل نکند که نشانه طیش است، و تأنی زیاد از حد نکند که علامت کسل است، و چون متکبران نخرامد و به شیوه زنان و مختثان خود را نجنباند و طریقه اعتدال نگاه دارد، و بسیار باز پس ننگرد که آن شیوه ابلهان است، و پیوسته سر در پیش ندارد که آن دلیل غلبه حُزن و فکر است، و در رکوب نیز اعتدال نگاه دارد، و در نشستن پای دراز نکند و یک پای بر دیگری نهد [ظ: نهد] و بر زانو ننشیند الا در خدمت پادشاه و استاد و پدر و کسی که به مثابه ایشان باشد، و سر به زانو و دست نهد که علامت حزن و کسالت باشد؛ و گردن کج نکند و از حرکات عبث مثل بازی با ریش و دیگر اعضا احتراز کند؛ و انگشت در بینی و دهن نکند؛ و از مفاصل انگشت و غیره بانگ بیرون نیاورد.

اخلاق محسنی: تألیف ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری که آن را در سال ۹۰۰ هجری نوشته است. این کتاب چهل باب دارد که برخی از آنها عبارتند از: در عبادت؛ در شکر؛ در توکل؛ در خلق

و رفق و نرمی؛ در شفقت و مرحمت؛ در تواضع و احترام؛ در مشاورت و تدبیر و در تربیت خدم و حشم. نمونه‌ای از کتاب: عدل شهنشاهی است ملک‌آرای و لمعه‌ای است ظلمت‌زدای، و حق سبحانه و تعالی بندگان را بدین صفت می‌فرماید: *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ*. عدل آن است که داد مظلومان دهند و احسان آنکه مرهم راحتی بر جراحت مجروحان نهند و در خبر آمده که یک ساعت عدل پادشاه در پله میزان طاعت راجح‌تر است از عبادت شصت ساله؛ زیرا که نتیجه عبادت جز به عامل نرسد و فائده عدل به خاص و عام و خرد و بزرگ واصل گردد و مناهج ارباب دین و دولت و مصالح اصحاب ملک و ملت به برکت آن قائم و منتظم شود و ثواب عدل از حد حساب افزون است و [از] حیث قیاس بیرون.

برخی از متون تعلیمی با نثر مسجع و موزون نوشته شده‌اند بنابراین توضیحی درباره این نوع نثر نیاز است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

نثر مسجع و برجسته‌ترین نمونه‌های آن

نثر مسجع یا موزون نثری است که کلمات آن با یکدیگر سجع و جناس تشکیل می‌دهند و جملات آن به لحاظ هجا کم و بیش مساوی و عباراتش مبتنی بر موازنه و ترصیع‌اند و بدین ترتیب نثر موزون نثری آهنگین و شعرگونه است (شمیسا، تاریخ تطور...: ۹۳؛ صفا، گنجینه...: ۳۱). کادن درباره «نثر شاعرانه» (poetic prose) می‌نویسد: نثری که به لحاظ داشتن ضرباهنگ و شاید حتی نوعی وزن و استفاده از زبان آراسته و مزین و به‌ویژه صنایع لفظی و بدیعی نزدیک به نظم است. نثر شاعرانه معمولاً در قطعات کوتاه یا تکه‌های مختصر در متن یک اثر طویل‌تر و به‌منظور القای اثری خاص و برانگیختن شوق عاطفی به‌کار گرفته می‌شود (کادن: ۳۳۶). از اصطلاحات نزدیک به این مبحث اصطلاح «شعر منثور» (prose poem) است: نوشته‌ای به نثر اما دارای عناصر رایج در شعر مثل آهنگ، صنایع بدیعی، وزن، قافیه درونی، هماوایی، هماهنگی و تصویرهای برانگیزنده (همان: ۳۵۱). سجع از بارزترین مختصات نثر دوره جاهلی بود و کاهنان عرب در احکام و سخنان خود به سجع سخن می‌گفتند. قرآن کریم نیز نمونه‌ای عالی و کامل از نثر مسجع محسوب می‌شود. پس از نثر و بسط قرآن کریم، نثر به سادگی گرایید و اگر کسی سخن مسجع می‌گفت یا می‌نوشت، او را از آن نهی می‌کردند؛ شاید بدان جهت که سخن گفتن به سبک قرآن کریم را ناپسند می‌دانسته‌اند. از این روی، نثر عرب تا اواخر قرن سوم هجری نثری ساده و خالی از سجع بود و علمای عصر، سجع را مقابل نثر و در شمار نظم یا نوعی خاص محسوب می‌کرده‌اند.

اندک‌اندک نویسندگان به تقلید از شاعران، قواعدی را در نثر خود رعایت می‌کردند و نثر با

فصاحت و ظرافت مقرون شد. قدیم‌ترین نثر به این شیوه، نثر ابن مقفع است در ترجمه کلیله به عربی که اندکی سجع و موازنه دارد اما سجع‌های آن ابتدایی است و از تکرارها و بیان مترادفات به دور است.

ظهور سجع در نثر عرب با بسامد قابل توجه از مختصات قرن چهارم هجری است. از این روی اگر کتابی مسجع به قبل از این تاریخ منسوب شود، محققان آن را مجعول یا نسبت آن را نادرست شمارند. در قرن چهارم به سبب ترقی ادبیات و کثرت کتب و فراوانی نویسندگان و قرب و منزلتی که مؤلفان در دربار خلفا کسب کرده بودند، نوعی رقابت میان آنان به وجود آمد و مشاجرات ادبی به نهایت خود رسید. از این روی هر نویسنده علاوه بر حسن الفاظ و حسن ادای معانی، سعی می‌کرد که از شعرا و اشعار و الهامات ایشان استفاده کند و چیزی به عاریت گیرد. این روند با تطوّر و تحولی که از طول زمان و ضعف عادات و آداب کهنه پدید آمده بود، همسو گردید و یکباره انقلاب بزرگی در فن نثرنویسی نمایان گشت و شیوه نثر تغییر کرد و موازنه و سجع و قرینه‌سازی و صنایع دیگر داخل نثر شد تا کار به مقامه‌نویسی کشید و صد سال بعد، اثر آن انقلاب در زبان فارسی نمایان شد و نثر فنی در ایران به وجود آمد (تلخیصی از بهار: ۲۳۶/۲ - ۲۴۰). ملک الشعرای بهار کاربرد سجع در نثر فارسی را به تقلید از نثر عرب می‌داند. خطیبی در این باره می‌نویسد: «این مقایسه هرچند از بسیاری جهات منطقی است و می‌توان پذیرفت که سجع در زبان فارسی، از پاره‌ای جهات تقلیدی است از نثر عربی، در عین حال نمی‌توان گفت که تنها سجع عربی پایه و اساس سجع‌نویسی در زبان فارسی بوده است [...]». مسلم است که سجع به معنی عام کلمه، مخصوص به زبان عربی نیست چنانکه شعر نیز با اوزان و مشخصات خود، مختص به قومی دون قوم دیگر نمی‌تواند بود؛ زیرا سجع تقلیدگونه‌ای است از مشخصات قوافی و اوزان شعری به نسبتی خاص در نثر و این تقلید و تحوّل در هر نثر مکتوبی در مراحل کمال یا به‌طور استثنا در مراحل دیگر، آغاز می‌گردد» (ص ۱۷۸). در نثر ایران پیش از اسلام شواهدی در دست است که نشان می‌دهد ایرانیان نیز گاهی در نوشته‌هایشان سجع و قرینه‌سازی را رعایت می‌کرده‌اند؛ برای نمونه در کتاب المحاسن والاضداد نوشته جاحظ اینگونه آمده است: «عبدالله بن طاهر در پشت قصه‌ای توقیع کرد: مَنْ سَعَى رَعَى وَمَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ، و این معنی را از توقیعات انوشیروان گرفت که: هرک روز چَرَد و هرک خسپَد خواب بیند» (به نقل از خطیبی: ۱۸۰). ابوهلال عسکری نیز در کتاب التفضیل بین البلاغتی العرب والعجم می‌نویسد: «انوشیروان در رقعه مأمور مخارج که به او دستور داده بود تا در مورد ساختمان حسابرسی کند به زبان فارسی نوشت: دوروز مَذُوذ [= دروغ را دوست نداشته باش] و در کلام یکی از آنان آمده است: که شنند منذ [= هر که شنید به گمان افتاد]» (عسکری: ۶۶ و ۸۲).

چنانکه ملاحظه شد ایرانیان نیز همچون اعراب به سخنان مسجع متمایل بوده‌اند ولی زبان فارسی نسبت به زبان عربی قابلیت سجّج‌پردازی کمتری دارد چراکه زبان عربی جزو زبان‌های اشتقاقی است و اشتقاق از زمینه‌های مناسب برای ساختن سجّج است. به هر روی، در ایران نثر مسجع از قرن چهار و پنج هجری موجود بوده است اما این شیوه به مقدمه کتاب‌ها یا به ترجمه بعضی کلمات قصار منحصر بوده است و کتاب یا رساله‌ای که تماماً مسجع باشد، پیش از قرن ششم کمتر دیده شده است. ظاهراً باید نخستین سجّج‌ساز فارسی را خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱ هـ) دانست (بهار: ۲/۲۴۰). صفا نظر دیگری دارد: از جمله قدیم‌ترین آنها که فعلاً در دست داریم سخنان منقول از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر میهنی متوفی به سال ۴۴۰ هجری است که نواده‌اش، محمدبن منور، در کتاب اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید آورده است و معمولاً به صورت اشعار هجایی متساوی و متوازن قافیه‌دار و گاه بی‌قافیه است و از آنهاست: هر که را اخلاص نیست، به هیچ روی خلاص نیست. اگر ایشان ایشان بودندی، نه درویشان بودندی. و شیخ گفت: هر چه نه خدای را، نه چیز؛ و هر که نه خدای را، نه کس. و شیخ را پرسیدند صوفی چیست؟ گفت: آنچه در سر داری بنهی؛ آنچه در کف داری بدهی؛ آنچه بر تو آید بجهی (صفا، گنجینه...: ۳۱ و ۳۲).

برخی از سخنان ابوسعید در کتاب کشف المحجوب جلابی هجویری نیز موزون و مسجع است (صفا، تاریخ...: ۲/۸۸۲): گفتم که صفا ضد کدر بود، و کدر از صفات بشر بود، و حقیقت صوفی بود آنک او را از کدر گذر بود... آن را که کل حرکت هوا باشد و به متابعت آن وی را رضا باشد، دور باشد از حق اگرچه در مسجد با شما باشد.

برخی از عبارات کتاب النقص هم که از کلمات اهل منابر است، دنباله روش مذکور را به اواخر قرن ششم کشیده است (همانجا): ده تن از کوفیان اسبان را بر سینه پاک و پشت عزیز او (= امام حسین ع) براندند و سینه پُر علم باقی آل‌عبا، و پشت جگر گوشه زهرا، و نور دیده مرتضی، و محبوب مصطفی، مشهور در زمین و سما، و مذکور در ملاء اعلی خُرد بکردند.

نثر موزون و مسجع را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: ۱. نثر موزون مرسل ۲. نثر موزون فنی. «نثر موزون مرسل در سخنان منسوب به خواجه عبدالله انصاری (مناجات) و اقاویل مشایخ و بعدها در بخش‌هایی از کشف‌الاسرار میبیدی و نزهة الارواح امیرحسینی دیده می‌شود. اما نثر موزون فنی در نثر فنی مقامات حمیدی دیده می‌شود. سعدی در قرن هفتم تقریباً این دو شیوه را در هم آمیخت و نثری نوشت که هرچند آهنگین است اما نه فنی است و نه مرسل، بلکه بینابین است» (شمیسا، تاریخ تطور...: ۹۳). در ادامه به معرفی برخی از متونی که حاوی نثر مسجع هستند می‌پردازیم:

آثار خواجه عبدالله انصاری: ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد الانصاری الهروی (۳۹۶ - ۴۸۱ هـ) از علمای حنبلی و از عارفان بزرگ است. تصنیف‌هایی دارد که معروف‌تر از همه مناجات‌های اوست و این رسائل سرتاسر مسجع است. برخی از آثاری که به وی نسبت داده شده است، عبارتند از: مناجات‌نامه؛ زاد العارفین یا کنز السالکین؛ قلندرنامه؛ محبت‌نامه، هفت حصار و.... کتابی نیز از مواعظ و مجالس او در شأن و مقام و آداب صوفیه به زبان هروی موجود است که ترجمه طبقات الصوفیه ابوعبدالرحمن السلمی است (بهار: ۲/۲۴۰). شفیهی کدکنی درباره این آثار می‌نویسد: «آنچه از آثار فارسی خواجه عبدالله تا این لحظه در جهان نشر یافته است، به جز کتاب طبقات الصوفیه و صد میدان او، همگی آثاری منحول و به لحاظ مسائل مایگانی و سبک‌شناسی و نسخه‌شناسی بسیار جدیدند» (در هرگز...: ۱۳). به هر روی، این آثار از حیث مسجع‌پردازی حائز اهمیت‌اند. نمونه‌ای از آثار: روزی درویشی از من پرسید که: اگر وقتی در طلب آیم و ازین بحر به لب آیم، حق را به عاقلی جویم یا به عاشقی پویم؟ از عاقل و عاشق کدام بهتر و از عقل و عشق کدام مهتر؟ گفتم: روزی درین اندیشه بودم و تفکر می‌نمودم که ناگاه مرا دزد عجب دریافت و به غارت نقد دل شتافت و گفت: ای به طاعت غنی که عیشی داری هنی! زهی بسیار عبادتی و بزرگ سعادت! چون این بگفت، نفّس من برآشفت؛ او را دیدم شادمان و تا عیوق کشیده بادبان. گفتم: دور از نظرها که در پیش داری خطرها. خود را به گریه دادم و زاری کردم؛ چون آدم دل از طاعت برداشتم و کرده ناکرده انگاشتم و از خجالت در آب شدم و در بیداری به خواب شدم. خود را دیدم بر اسبی و در پی تجارت و کسبی... (زاد العارفین / کنز السالکین). الهی! طاعت فرمودی و توفیق بازداشتی؛ از معصیت منع کردی و بر آن داشتی؛ ای دیرخشم زودآشتی! آخر مرا در فراق بگذاشتی. الهی! یکتایی بی‌همتایی و قیوم و توانایی و از شریک مبرایی؛ اصل هر دوایی؛ داروی دل‌هایی؛ بر همه چیز بینایی؛ شاهنشاه فرمانروایی. الهی! نه ظالمی که گویم زنهار، نه مرا بر تو حقی که گویم بیار؛ کار تو داری، می‌دار؛ این انداخته خود بردار. الهی! چون سگ را بار است و سنگ را دیدار، اگر من از سگ و سنگ کم آیم، عار است. عبدالله را با نومی‌دی چه کار است؟ (مناجات‌نامه). یک چند به کسب یاد تو برزیدم؛ باز یک چند به یاد خود تو را نازیدم؛ دیده بر تو آمد، با نظاره پردازیدم؛ خبر و غفلت آن همه سازیدم؛ چون عیان پدید آمد، از آن همه بپردازیدم؛ یاد تو شناختم، خاموشی گزیدم؛ چون من کیست که این مرتبه را سزدیم؟... چه جویم چیزی که بیش از من است؟ پس آنکه تو را دارد، از زوال ایمن است؛ تو را جستن، از خود برستن است؛ و به تو پیوستن، از دیگر گسستن است؛ و تو را یافتن، خود را گم کردن است؛ و به تو رسیدن، خود را به فنا سپردن است. هر چه جز از حق می‌بیند، محجوب است و هر چه به جستن توان یافت، با جوینده منسوب است (طبقات الصوفیه).

کشف الاسرار: رشیدالدین ابوالفضل میبدی (قرن ۶) از شاگردان خواجه عبدالله انصاری بود که در سال ۵۲۰ شروع به نوشتن تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار کرد. این کتاب در واقع شرح تفسیری است که خواجه عبدالله بر قرآن نوشته است. بخش‌هایی از کشف الاسرار مسجع و موزون است. نمونه‌ای از کتاب: پیر طریقت گفت: زندگان سه کس اند: یکی زنده به جان، یکی زنده به علم، یکی زنده به حق. او که به جان زنده است، زنده به قوت است و به باد! او که به علم زنده است، زنده به مهر است و به یاد! او که به حق زنده است، زندگانی خود بدو شاد! الهی! جان در تن گراز تو محروم ماند، مرده زندانیست، و او که در راه تو به امید وصال تو کشته شود، زنده جاودانیست.

پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی: این کتاب ترجمه آهنگینی از دو جزء قرآن کریم در قرون اول هجری است که دکتر احمدعلی رجایی آن را با این عنوان منتشر ساخته است. از مترجم کتاب اطلاعی در دست نیست. نمونه‌ای از کتاب: آنان کایشان موحدان باشند، مطیعان باشند، مخلصان باشند، بی‌شک ایشان بهشتیان باشند، ایشان در بهشت جاودان باشند، مثل هر دو ز ما بشنوید، چو کورُ چو کر کافران باشند، شنوا و بینا چو مؤمنان باشند، زین تا آن بسیار در گردد، مپنداری که یکسان باشند، قومی کاین را یاد نگیرند، ایشان به مثل نه عاقلان باشند (سوره هود، آیات ۲۳ - ۲۴). کافران گویند: نه‌ای پیامبر/ بگو: بسنده بود الله داور/ امامان در کتاب ازین خبر/ دارند شما می‌نکنید هیچ باور (هود/ ۴۳).

تفسیر نسفی: ترجمه‌ای کهن از قرآن مجید است به فارسی موزون و مسجع که ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد نسفی (۴۶۲ - ۵۳۸) آن را به سامان رسانده است. مترجم از اکابر علمای حنفیه و از مردم ماوراءالنهر است که در فقه و تفسیر و حدیث و تاریخ و جز آن تألیفاتی دارد که عدد آن به صد می‌رسد. نمونه‌ای از کتاب: آغاز کردم به نام خداوند روزی‌دهنده آمرزنده. سپاس مرخدای را که آفریدگار و پرودگار و سازنده کار جهانیان است؛ روزی‌دهنده همه جانوران است؛ بخشاینده بر همه عاصیان است. پادشاه روز قیامت است، که در وی شمار و جزا و حکم و سیاست است. تو را پرستیم، و از تو یاری خواهیم. بدار ما را بر راه راست، که راه انبیا و اولیاست. راه آنها که به ایشان انعام کرده‌ای، و نعمت‌ها بر ایشان تمام کرده‌ای. نه بر راه آنها که اهل انتقام‌اند و آن جهودانند، و نه راه آنها که گمراهانند و آن ترسایانند، نه راه گبران و نه راه هواداران (ترجمه سوره حمد).

نزهة الارواح: نویسنده کتاب، امیر حسینی یا حسینی سادات (۶۷۱ - ۷۱۸ ه.ق.) از عارفان بزرگ قرن هفتم و هشتم است که هم شعر می‌گفت و هم به نثر می‌نوشت. وی از شیخ محمود شبستری سؤالاتی در عرفان پرسید و شبستری نیز کتاب گلشن راز را در جواب پرسش‌های او سرود. کتاب

نزهة الارواح در ۲۸ فصل ترتیب یافته است؛ فصولی چون: مبدأ سلوک؛ معرفت سلوک؛ مقامات سالک؛ نصیحت سالک و... (ر.ک صفا، تاریخ ادبیات...: ۱۲۸۲/۳). استفاده از جناس مرکب از ویژگی‌های برجسته آن است. نمونه‌ای از کتاب: هرکه پس و پیش رود، موشکی است؛ نی در این سخن یک موشکی است. گر موحدی انباز میار؛ یعنی هرچه نفی کردی، آن باز میار. عزیز من، عشق سخن گفتن دیگر است، و سخن عشق گفتن، دیگر؛ هرکه عشق سخن داشت بر منبر آمد، و آنکه سخن عشق، از ما و من برآمد. آن که گفت، هیچ ندانست، و آن که بدانست، هیچ نگفت. عشق نه ماه نو است که کهنه شود، بلکه آفتابی است که هیچ گه نه‌شود. هر که در عشق، نیک و بد گفت، نیک بد گفت؛ و آن که در طلب خوب و زشت رفت، خوب زشت رفت. هر که را دل از ما و من تهی گشت، در عالم تحقیق منتهی گشت. گر کسی باشد که از حقیقت به مجاز آید، کرکسی باشد که از هوا به استخوان باز آید.

علاوه بر موارد فوق در بسیاری از اقاویل مشایخ - که در مطاوی متونی چون تذکرة الاولیاء به کار رفته‌اند - سجع و موازنه و قرینه‌سازی نمود یافته است (ر.ک شمیسا، تاریخ تطور...: ۹۴). در مقدمه و بخش‌های متعددی از کتب نثر فنی نیز این نوع نثر نمود یافته است (ر.ک خطیبی: ۱۸۲). برای نمونه مواردی ذکر می‌شود:

«سپاس مر خدای را که آفریدگار جواهر پنهان و پیداست، و بدانچه باشاننده مکان و زمان است، برتر از گه و کجاست، و بدانچه بخشاینده حواس ماست، رواست اگر گوئیم که شنوا و بیناست، و فرمان مر او راست و طاعت و انقیاد بر ماست. و درود بر پیغامبر حق که سیدالانبیاست، خداوند خوی نیک و قول راست، محمد قرشی کز خلق مصطفاست و مر شرف و نبالت را غایت و متنهاست، و بر علی بن ابی طالب که به شرف و صیانت او سیدالاصیاست و بر امامان حق از فرزندان ایشان، تا خلا و ملاست و تا زمین و سماست» (زاد المسافین، تألیف ناصر خسرو).

«سپاس و ثنا معبودی راست که واجب الوجود است؛ مسجودی که وجود او واهب انوار عقل و جود است؛ آفریدگاری که اثبات وحدانیت او در هر ذره‌ای از ذرات مکونات موجود است؛ پروردگاری که به اختلاف لغات و صفات شکر روایع بدایع صنایع او مقصود است؛ رزّاقی که از راه ربوبیت بر مانده کرمش موحد و ملحد یکسان است؛ خلاق که معلومات مبدعات فطرتش از کمال قدرت او یک داستان است...» (تاریخ جهانگشای جوینی، تألیف عظاملک جوینی).

«آن مبارز صفّ بلا، آن عارف صدق و صفا؛ آن مرد میدان معنی، آن فرد ایوان تقوی؛ آن

محقق حقّ و نبی^۱، قطب وقت، ابوتراب نخشبی...». «آن چشمه روضه رضا، آن نقطه کعبه رجا؛ آن ناطق حقایق، آن واعظ خلائق؛ آن مرد مراد [کذا، ظ: ملاذ]، یحیی معاذ...» (تذکرة الاولیاء).

«سپاس و ستایش مر خدای را جلّ جلاله و عَمّ نواله که ارواح ما را به زینت تعلّم و تعلیم بیاراست و اشباح ما را به طینت احسن تقویم پیراست. عقل رهنمای را قاید خیر و راید سعادت ما گردانید؛ نطق دلگشای را ترجمان خاطر و سفیر ضمیر ما ساخت. چندین هزار جواهر زواهر معانی در درج طبع ما، درج گردانید و انوار و ازهار علم و معرفت بر نهال دل ما بشکفانید» (المعجم فی معاییر اشعار العجم، تألیف شمس قیس رازی).

«این تحیت اول شهر ربیع الآخر تحریر می افتد و بحمدالله تعالی جریان مصالح این جانب بر منهج مرام است و ورود وفود فضل ربّانی درین حضرت بردوام، و از اقاصی و اطراف ممالک، اخبار سکون و استقامت، مواصل و احوال دولت را اطّراد و استقامت، شامل؛ و آثار نجات بر چهره اغراض ظاهر و مستبین لله الحمد ربّ السموات وربّ الأرض وربّ العالمین» (التوسل الی التوسل، تألیف بهاءالدین محمد بغدادی).

در ادبیات معاصر نیز برخی داستان‌ها با نثر موزون نوشته شده‌اند. برخی این شیوه را فورگراندینگ (Foregrounding) یا برجسته‌سازی نامیده‌اند (میرصادقی: ۷۱). برای نمونه داستان «درخت‌ها» از مجموعه جوی و دیوار و تشنه نوشته ابراهیم گیلستان، در وزن «مفاعیلن» نوشته شده است: کنار کاج نقره‌ای میان پونه‌ها جوانه داده بود. تا جوانه داده بود زیر برگ‌های پهن ندیده ماند. کسی که میوه را چشیده بود، خورده بود هسته را همین کنار جوی، یا نه، دورتر تا سر قنات پرت کرده بود و آب هسته را کشانده بود تا رسانده بود لای پونه‌ها. بعد هسته رفته بود زیر خاک، یا همان میان پونه‌ها شکاف خورده بود، جوانه داده بود، ریشه کرده بود و بعد برف روی سال مرده ریخت.... چنانکه پیشتر اشاره شد، نثر مسجع فنی شامل مقامه‌ها می‌شود که در ادامه به این مبحث می‌پردازیم.

۱. بهار «نبی» خوانده است (ج ۲، ص ۲۰۶) به معنی قرآن ولی از آنجاکه یاء «نبی» مجهول است و یاء «نخشبی» معروف، بهتر است «نبی» بخوانیم با یاء معروف. شفیعی این عبارت را اینگونه ضبط کرده است: آن مبارز صف بلا، آن مرد میدان عنا؛ آن فرد ایوان تقوی، آن محقق حق و نبی؛ آن متابع شریعت گوینده «أبیث عند ربّی»، ابوتراب نخشبی (ص ۳۶۵). در اینجا حتماً باید «نبی» بخوانیم تا با «تقوی» (با یاء مجهول) سازگار شود.

مقامه و مقامه‌نویسی در ادب فارسی و عربی

مقامه را از ریشه «قامَ یَقومُ» دانسته‌اند و معنای لغوی آن را «مجلس»، «گروهی که در یک مجلس باشند»، «جای ماندن» و «جای ایستادن» نوشته‌اند (حریری: ۳ - ۱۰). در آغاز دوره عباسیان کلمه مقامه جنبه دینی یافت و به احادیث و خطبای گفته می‌شد که در مجالس خلفا ایراد می‌گشت. همین کلمه در قرن سوم هجری به سخنان استغاثه‌آمیز گدایان اطلاق شد. برخی نیز آن را به معنی خطابه و موعظه استعمال کرده‌اند (خطیبی: ۵۴۴). بهار معتقد است که مقامات به اغلب احتمال مربوط به هیچ یک ازین معانی نیست و باید آن را ترجمه «گانه» یا «گاس» یا «گاه» شمرد و در ایران یکی از معانی مقام، آهنگ موسیقی است (بهار: ۳۲۴/۲).

مقامه در معنی اصطلاحی قسمی است از اقسام قصص که با صرف نظر از تکلفات لفظی و معنوی که در آن هدف اصلی است، از جنبه داستانی ارزش چندانی ندارد و مقصود نویسندگان از نگارش آن این است که بتواند با فراغ‌بال هرچه بیشتر صنایع لفظی و بدیعی به‌خصوص سجع را در آن به‌کار ببرد و نهایت هنر خود را در فن نثرنویسی و لغت‌پردازی و ترکیب‌سازی نشان دهد (خطیبی: ۵۴۶).

از جنبه داستانی، مقامات عبارت است از داستان‌هایی کوتاه و مستقل که تنها وجه ارتباط آن‌ها با یکدیگر، راوی واحدی است که شخص معینی را در حالات مختلف وصف می‌کند چنانکه در مقامات همدانی، راوی «عیسی بن هشام» و قهرمان داستان «ابوالفتح اسکندری» است و در مقامات حریری، راوی «حارث بن همام» و قهرمان «ابوزید سروجی» است (همان: ۵۴۷). قهرمان داستان‌های پی‌درپی مقامات یکی است که در هر داستان به شکل تازه‌ای نمودار می‌شود و اعمال محیرالعقولی انجام می‌دهد یا به اصطلاح شیرین کاری می‌کند و در پایان داستان غیب می‌شود و کسی نمی‌فهمد که سرگذشت او به کجا انجامیده است تا آنکه دوباره در داستان دیگری به هیئت نوینی آشکار می‌شود (شمیسا، سبک‌شناسی نثر: ۱۱۸). گفتنی است که در مقامات فارسی راوی و قهرمان معین وجود ندارد (حریری: ۱۱).

موضوع مقامات، گاهی وصفی، گاهی کلامی و فلسفی و گاه تمثیلی است از حیات اجتماعی و گاه صورت پند و اندرز دارد. در بعضی از موارد نیز نویسنده آن را چون وسیله‌ای برای بیان مقاصد و اهداف ادبی و دینی خود به کار می‌گیرد (خطیبی: ۵۴۸).

برخی عقیده دارند که رمان حوادث (Novel of incident) و به‌طور خاص داستان‌های پیکارسک (picaresque) که در قرن شانزدهم در اسپانیا مرسوم بود، تحت تأثیر مقامه‌نویسی به وجود آمده است. اتفاقاً پیکارسک مشتق از لغت اسپانیایی پیکارو به معنی دغلباز است و قهرمانان

مقامات همدانی و حریری هم چنین اند. همچنین در غرب رمان‌هایی چون روبنسون کروزوئه اثر دانیل دفو داریم که مجموعه‌ای از حوادث مختلفی است که در داستان‌های پی‌درپی برای یک قهرمان رخ می‌دهد و این قهرمان پیکارو یا کلک هم نیست، چنانکه در مقامات حمیدی هم قهرمانان دغل نیستند (شمیسا، تاریخ تطور...: ۱۵۶). Shaggy dag story (نقل آسمان و ریسمن) نیز نوعی قصه نامحتمل و اغلب طویل و دراز نفس است که اصولاً پایان هوشمندانه یا شگفتی‌آور ندارد بلکه به سرانجامی عادی یا مضحک ختم می‌شود (کادن: ۴۱۳). برخی از داستان‌های مقامات اینگونه‌اند. در اینکه نخستین کس که به زبان عربی مقامه نوشته کیست، خلاف است. حریری در مقدمه مقامات خود، بدیع‌الزمان همدانی (۳۵۸ - ۳۹۸ هـ. ق.) را مبتکر مقامه‌نویسی می‌شمارد و دیگران نیز به تبعیت او این را تأیید کرده‌اند؛ اما بعضی دانشوران متأخر، واضع اصلی مقامات را ابن‌دُرید (متوفی ۳۲۱) دانسته‌اند. بعضی دیگر از محققان معتقدند که بدیع‌الزمان از آثار پراکنده‌ای که از ابن‌دُرید موجود بوده است، متأثر نگردیده و در فن خود مبتکر است و آنچه مسلم است آن است که نام «مقامات» از اختراعات بدیع‌الزمان است نه ابن‌دُرید و ابن‌دُرید مجلس‌های خود را «احادیث» نامیده است (بهار: ۳۲۶/۲). به هر روی، همدانی در قرن چهارم مقامات خود را به عربی نوشت و در قرن پنجم حریری که عرب بود به سبک او مقامات نوشت و سرانجام قاضی حمیدالدین بلخی در قرن ششم مقامات حمیدی را به فارسی نگاشت (شمیسا، سبک‌شناسی نثر: ۱۱۷).

چنانکه اشاره شد، مقامه‌نویسی ابتدا در زبان عربی شکل گرفت بنابراین توضیحی کوتاه درباره این فن در ادبیات عرب نیاز است: سبک همدانی در نوشتن مقامات از همان آغاز و حتی در زمان حیات او شهرتی بی‌سابقه یافت. بیشتر مقامات همدانی بازتابی است از اوضاع اجتماعی و اخلاقی عصر او که به زبان طنز و فکاهه و انتقاد، در قالب حکایاتی نه چندان جالب بیان می‌شود و معمولاً با گدایی به پایان می‌رسد و به هر حال، هیچ‌یک از مقامات او به صورتی نیست که جز از جنبه لفظی، خواننده را به خود جلب کند. معانی سست و غالباً بی‌تناسبی را به رشته عبارت کشیده که در زیر توده انباشته الفاظ دشوار نهفته است. مقامات او را می‌توان به کتاب لغتی تشبیه کرد که در آن مفردات به رشته‌ای از عبارت کشیده شده و در پی هم آمده است. با این همه، به اقتضای ذوق زمان در عرب، این اثر بسیار مورد توجه واقع شد.

بعد از همدانی، نخستین نویسنده‌ای که به تقلید از او مقامات نوشت، ابونصر عبدالعزیز بن نباته سُغدی (متوفی ۴۰۵) است و از وی جز یک مقامه در دست نیست. پس از او، ابوالقاسم، عبدالله یا عبدالباقی، محمد بن حسین معروف به ابن‌نقیه (۴۱۰ - ۴۸۵ هـ. ق.) است که نه مقامه از وی باقی مانده که با مقامات همدانی از حیث سبک نگارش مشابه است اما در شیوه داستان‌نویسی

تفاوت‌هایی دارد. از این دو که بگذریم، مشهورترین مقلدان سبک همدانی، ابو محمد قاسم بن علی حریری (۴۴۶ - ۵۱۵ یا ۵۱۶ هـ. ق.) است که بعد از وی دیگر مقامه‌نویسان بیشتر از او پیروی می‌کردند (خطیبی: ۵۶۳ - ۵۶۴).

در زبان فارسی، قاضی حمیدالدین بلخی نخستین و شاید بتوان گفت تنها نویسنده‌ای است که توانسته است به تقلید از مقامات عربی، کتابی تألیف کند و در آن، هم در گزینش و هم استعمال لغات و تعبیرات و سجع و دیگر صنایع لفظی و هم در مضامین و معانی و هم در شیوه داستان‌پردازی، کمابیش مختصات فن مقامات را، به گونه‌ای که در زبان عربی بود، در زبان فارسی به کار بندد. در بخش مربوط به مقامات حمیدی به معرفی او و اثرش می‌پردازیم.

فن مقامه‌نویسی در زبان فارسی آنگونه که باید گسترش نیافت اما تأثیر غیرمستقیم این فن در ادبیات منثور زبان فارسی قرن‌ها دوام یافت و نویسندگان بسیاری در شیوه نگارش خود آن را سرمشق قرار دادند و تا آنجا که با طبیعت زبان فارسی سازگار بود از آن پیروی کردند. یک نمونه بارز این توجه (و نه تقلید) گلستان سعدی و کتب دیگری است که به پیروی از آن در ادوار بعد نوشته شد که هرچند نام مقامات نداشت، نشانی از آن داشت و بسیاری از منتقدان، گلستان را در شیوه انشاء (مخصوصاً در داستان «جدال مدعی با سعدی» در باب هفتم) نوعی مقامات به حساب آورده‌اند. برخی نیز حکایت «بت سومنات» را در بوستان مقامه‌ای منظوم به زبان فارسی دانسته‌اند (متینی، ۱۳۶۴). باری سعدی در گلستان ناهماهنگی و عدم تناسبی را که مقامات با زبان فارسی از جهت معنی و مضمون یا لفظ و ترکیب داشت، رها ساخت و کتاب خود را به گونه‌ای پرداخته است که با حفظ هدف اصلی این فن، نموداری تمام‌عیار از نثر مسجع باشد و به عبارت دیگر، آراستگی لفظی را با توالی و پیوستگی معنی به هم پیوندد (خطیبی: ۵۹۹). بهار می‌نویسد: گلستان سعدی را شعری منثور می‌پندارم و باری بر آن عقیده‌ام که نثر دری پس از شمس قیس و سعدی به خاک رفته است (ج ۳، ص ۳۵). در ادامه به معرفی گلستان می‌پردازیم.

سعدی گلستان: نمونه بارز پدر - شاعر

هارولد بلوم (Harold Bloom) در کتاب اضطراب تأثیرپذیری (*The Anxiety of Influence*) این نظریه را مطرح می‌کند که برخی از شاعران جریان‌ساز و پیشرو در حکم پدر - شاعر (father-poet) هستند؛ بدین معنا که شاعران بزرگ، شاعران پس از خود را تحت سیطره می‌گیرند و در حکم پدری برای آن پسران خواهند بود. شاعران جدید یا پسران در عین حال که الگوی شاعری را از شاعران پیشین می‌گیرند، سعی می‌کنند خود را از سیطره آنان برهانند و آثاری بدیع خلق کنند و

بنابراین پیوسته این اضطراب را دارند که مبدا محکوم به تأثیرپذیری و تقلید از شاعران بزرگ شوند (ر.ک ابرمز: ۱۹۸). این نظریه در نقد ادبی معمولاً ذیل «نقد روانکاوانه» مطرح می‌شود و با مفهوم «عقدۀ ادیب» (از نظریات فروید) در پیوند است. پسر بچه‌ای که در مرحلهٔ ادیبی است باید الگوی مربودگی را از پدر اتخاذ کند و در عین حال هویتی منحصربه‌فرد هم برای خود بسازد، هویتی که او را به‌عنوان شخصی مستقل، از پدر متمایز می‌کند (پاینده: ۱۰۴/۱).

در ادبیات فارسی برخی از شاعران جریان‌ساز در حکم پدر - شاعر هستند؛ مثلاً فردوسی برای حماسه‌سرایان پس از خود در حکم پدر است. در بین قصیده‌سرایان نیز عنصری اینگونه است. از قرن ششم به بعد سنایی این جایگاه را به دست می‌آورد و حتی شاعری چون سوزنی سمرقندی نیز گاهی تحت تأثیر اوست یا به جنگ او می‌رود. در سرودن منظومه‌های غنایی نیز نظامی در حکم پدر - شاعر است.

هر یک از شاعران بزرگ نیز خود گاهی پدرانی دارند. پدر - شاعر خاقانی «عنصری» است: «کو عنصری که بشنود این شعر آبدار / تا خاک بر دهان مجارا برافکند». یا: «ازین شعر خجالت رسد عنصری را / وگر عنصری جان حسان نماید». پدر - شاعر حافظ بنا به قرآینی (که شرح آن در این مجال نمی‌گنجد) «سلمان ساوجی» است و در اشعارش او را طعنه می‌زند: «مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش / کلک ما نیز بیانی و زبانی دارد». یا: «آن را که خواندی استاد گر بنگری به تحقیق / صنعتگر است اما طبع روان ندارد».

این مقام بین شاعران شیعه از آن «رودکی» است که احتمالاً به سبب فاطمی شدن او را نابینا کرده بودند. ناصر خسرو در این بیت (و چندین و چند بیت دیگر): «به چشم نهان بین نهان جهان را / که چشم عیان بین نبیند نهان را» متأثر از رودکی است که گفته است: «به چشم دلت دید باید جهان / که چشم سر تو نبیند نهان». خود ناصر خسرو گوید: «جان را زبهر مدحت آل رسول / گه رودکی و گاهی حسان کنم». ناصر خسرو همچنین به جنگ دیگر شاعر شیعی، یعنی «کسایی»، رفته است: «گر به خواب اندر کسایی دیدی این دیبای من / سوده کردی شرم و خجالت مر کسایی را کسا». یا: «تا تو به دل بندهٔ امام زمانی / بندهٔ اشعار توست شعر کسایی».

پدر - شاعر خود کسایی نیز «رودکی» است: «رودکی استاد شاعران جهان بود / صد یک از وی تویی کسایی؟ پَرگست!». جالب آنکه بین رودکی و ابوطیب مُضَعَبی (که احتمالاً به جرم شیعه شدن کشته شد) نیز این رابطه برقرار است؛ برای نمونه ابوطیب گوید: «چرا عمر طاوس و دُرّاج کوته؟! / چرا مار و کرکس زید در درازی؟! رودکی نیز گفته است: «چرا عمر کرکس دو صد سال؟ و یحک! / نماند فزون‌تر ز سالی پرستو».

سعدی که خود برای نویسندگان بعدی پدر - شاعر است، گاهی به نیکی از فردوسی یاد می‌کند: «چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد/ که رحمت بر آن تربت پاک باد» و گاهی به جنگ او می‌رود: «شبی زیت فکرت همی سوختم/ چراغ بلاغت می‌افروختم/ پراکنده‌گویی حدیثم شنید/ جز احسنت گفتن طریقی ندید/ هم از خبث نوعی در آن درج کرد/ که ناچار فریاد خیزد ز درد/ که فکرش بلیغ است و رایش بلند/ در این شیوه زهد و طامات و پند/ نه در خشت و کوپال و گرز گران/ که آن شیوه ختم است بر دیگران/ نداند که ما را سر جنگ نیست/ و گرنه مجال سخن تنگ نیست...». در جایی از گلستان گوید: «باطل است آنچه مدعی گوید: خفته را خفته کی کند بیدار» که تعریضی است به سنایی که گفته بود: «عالم غافل است و تو غافل/ خفته را خفته کی کند بیدار». باری، این نظریه بوم درباره نویسندگان نیز مصداق دارد. سعدی در گلستان برای نویسندگان بعدی همین جایگاه را دارد اما در بوستان اینگونه نیست. خود سعدی هدف از نگارش گلستان را اینگونه بیان می‌کند: [تا] متکلمان را به کار آید و مترسلان را بلاغت بیفزاید (دیباچه کتاب). شمیسا می‌نویسد: «پیش از گلستان اثر پیشرو که مورد غبطه نویسندگان بود کلیله و دمنه بود و بعد گلستان این مقام را یافت و آثار متعددی به ظاهر به تقلید (و در باطن شاید تحدی) از گلستان نوشته شد» (تاریخ تطور...: ۲۶۰). برخی از پسران سعدی که از گلستان وی تقلید کرده‌اند، عبارتند از (ر.ک خداینده، ۱۳۸۶؛ ظفری، ۱۳۶۸؛ عبداللهی، ۱۳۶۹):

روضة خلد، اثر مجدالدین خوافی (نگارش به تاریخ ۷۳۳ و ۷۳۷)؛ نگارستان، اثر مولانا معین‌الدین جوینی، از عارفان قرن هفتم و هشتم؛ مزعفر و بغرا، اثر بسحاق اطعمه، از شاعران و نویسندگان قرن هشتم و نهم، این رساله نقیضه‌ای بر گلستان است؛ شکایت‌نامه، اثر محمود ذاتی، از نویسندگان قرن نهم؛ بهارستان، اثر عبدالرحمان جامی؛ انیس‌العاشقین، اثر سید حسین ابیوردی، از نویسندگان قرن نهم؛ روضة الشهدا/ اخلاق محسنی، از آثار واعظ کاشفی؛ نگارستان بی‌مانند، اثر ابن‌کمال پاشا احمد، در گذشته در استانبول به سال ۹۴۰؛ روضة العشاق، اثر خرمی تبریزی، از نویسندگان سده دهم؛ سنبلستان، اثر شاه شجاع‌الدین گورکانی، از قرن دهم؛ نخلستان، اثر قره قضلی، شاعر عثمانی در قرن دهم؛ انیس‌العاقیلین، از ملا قادر گیلانی، قرن یازدهم؛ معدن الجواهر، اثر ملا طرزی، قرن یازدهم؛ بهار دانش، اثر عنایت‌الله آل‌محمد صالح، نویسنده هندی در قرن یازدهم؛ خزان و بهار، اثر محمد شریف‌بن شمس‌الدین متخلص به کاشف، قرن یازدهم؛ محبوب القلوب یا شمس و قهقهه، اثر میرزا ملا برخورداربن محمود، در قرن یازدهم؛ بلبلستان، اثر محمد فوزی، در قرن دوازدهم؛ شکرستان، اثر منت دهلوی، در قرن دوازده و سیزده؛ سنبلستان، اثر محمود میرزا قاجار، در قرن سیزدهم؛ پریشان، اثر قآنی، قرن سیزدهم؛ منشآت، اثر قائم‌مقام فراهانی؛ منشآت، اثر فاضل‌خان گروسی؛ انجمن دانش،

اثر وقار شیرازی، قرن سیزدهم؛ ریاض المحبین، اثر رضاقلی خان هدایت، قرن سیزدهم؛ خارستان، اثر قاسمی کرمانی، قرن چهاردهم؛ التفاصيل، از فریدون توللی و... (برای دیدن مقایسه بین عبارات گلستان و برخی از عبارات نویسندگان فوق رک زرین کوب، حدیث...: ۱۵۲).

بحث فوق از دیدگاه نقد ادبی مطرح شد. از دید بلاغت نیز اینگونه است که گونه‌ای از تلمیح را تلمیح تقلیدی (Imitative allusion) نامیده‌اند (رک Cuddon: ۲۶). در این نوع از تلمیح یک اثر به تقلید از اثری دیگر پدید می‌آید (دالوند: ۱۴۶). بسیاری از آثار فوق به تقلید از گلستان نوشته شده‌اند. اگر این تقلید جنبه نقیضه و طنز داشته باشد، تلمیح آیرونیک (Ironical allusion) نامیده می‌شود (همان: ۱۴۴)؛ برای نمونه خارستان اثر قاسمی کرمانی اینگونه است. سعدی گفته است: «بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد / ورنه سزاوار خداوندیش / کس نتواند که به جای آورد» و قاسمی در نقیضه آن سروده است: «بچه همان به که نخستین قدم / روی سوی چاله کند صبحدم / ورنه وجودش تو بمیری که کس / می‌توان گفت به است از عدم».

شیوه روایت برخی دیگر از این آثار تقلیدی را «بورلسک» (burelsque) یا نظیره می‌نامند؛ همچون کتاب التفاصيل اثر فریدون توللی. در این شیوه از یک اثر ادبی جدی تقلید می‌کنند؛ اما چون میان سبک و مضمون اثر تقلیدی نوعی ناهمگونی به وجود می‌آید، آن را به اثری مضحک تبدیل می‌کند (ابرمز: ۴۶). در منابع مربوط به داستان‌نویسی این مبحث با عنوان «تقلید طنزآمیز» مطرح شده است (میرصادقی: ۱۷۱).

گلستان سعدی و تاریخ‌گرایی نوین

تاریخ‌گرایی نوین (new historicism) نوعی مطالعه ادبی است که در مقابل فرمالیسم مطرح شد. تاریخ‌گرایان جدید در بررسی متن، بافت تاریخی را نادیده نمی‌گیرند بلکه عمدتاً به شرایط تاریخی و فرهنگی تولید آن متن توجه می‌کنند (ابرمز: ۲۷۱). لوئیس مونتروز (Louis Montrose) تاریخ‌گرایی جدید را اینگونه تعریف کرده است: توجهی دوسویه به تاریخت متون و متنت تاریخ. این سخن بدان معناست که تاریخ یک روایت ندارد و مجموعه‌ای از واقعیات ثابت نیست بلکه تاریخ نیز متنی است که خود نیاز به تفسیر دارد. از طرفی، متون ادبی در پیوند با تاریخ معنا می‌دهند و هر متنی گفتمانی است که بازنمودهای مختلفی دارد (همان: ۲۷۲).

سعدی در دیباچه گلستان یادآور می‌شود که مدتی قصد داشته است سکوت کند: «یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف‌کرده تأسف می‌خوردم... بعد از تأمل این معنی مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشیمن و دامن صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته‌های پریشان

بشویم و من بعد پریشان نگویم. زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم / به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم».

شمیسا می نویسد: دلیلی که سعدی برای سخن گفتن و گوشه گیری ذکر کرده، قانع کننده نیست. تأسف خوردن بر عمر تلف شده دلیلی نیست که باعث خموشی و عزلت شود. از سوی دیگر، سعدی کجا عمر تلف کرده است؟ تمام زندگی او شور و سفر و عشق و دانش بود. از دو عبارت «دفتر از گفته های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم» معلوم است علت دیگری در کار بوده است. «زبانش نباشد اندر حکم» کمی مطلب را روشن تر می کند. سعدی سخنانی می گفته که به مذاق کسانی خوش نمی آمده و از نظر آنان پریشان گویی بوده است. اگر چنین باشد، این سخنان را باید کجا یافت؟ طبیعی است که در بوستان و خیثات و بعضی از قطعات و قصاید. غزلیات اشعار غنایی دلپسندی است که بعید است مورد انتقاد کسی قرار گرفته باشد. تکیه من بر بوستان است؛ زیرا فوراً یعنی یک سال بعد از بوستان، گلستان را نوشت، آن هم به نثر که معمولاً شاعران چنین نمی کردند. پس بیشتر به سخنانی که در بوستان گفته، باید حساس بود. این سخنان را به چند دسته می توان تقسیم کرد: ۱. سخنان سیاسی و انتقادی مثلاً در مورد مغولان و شاه؛ ۲. سخنانی که چندان به مذاق متشرعین خوش نمی آمده است؛ ۳. سخنانی که چندان به مذاق متصوف خوش نمی آمده است؛ ۴. سخنانی در عشق و عاشقی و شاهدبازی که ممکن است حساسیت هایی ایجاد کند و از این قبیل (شمیسا، «علت سکوت سعدی»: ۵۳ و ۵۴).

سعدی در قصیده ای عربی که در خرابی بغداد سروده است نیز به ذم مغولان پرداخته است که ممکن است مورد پسند ابوبکر بن سعد، اتابک شیراز، نبوده باشد زیرا اتابک با مغولان از در طاعت درآمده بود. زرین کوب می نویسد: اتابک ابوبکر سختگیر، بی رحم و خودرای بود. نه فقط به خاطر حفظ ملک با پدرش سعد زنگی در آویخت و او را زخم زد بلکه برادرش، سلغور را بی آنکه از جانب او مورد تهدید باشد، به زهر هلاک کرد. از وقتی بعد از پدر (جمادی ۶۲۳) به فرمانروایی رسید، سعی کرد رسم و راه تازه ای در پیش گیرد. برخلاف پدر که خود را به خوارزمشاه بسته بود، وی نسبت به مغول از در طاعت درآمد... و سالانه مبلغی همراه با مقداری مروارید و نفایس دیگر به دربار قاآن می فرستاد (حدیث...: ۱۱).

برخی معتقدند که سعدی را حتی به سبب ذم مغولان و سرودن مرثیه خلیفه تازیانه هم زده بودند (گرچه بعید می نماید) (باستانی پاریزی، ۱۳۹۱). بعضی نیز بر این باورند که سعدی «تقریباً تا پیش از سقوط سلجوق شاه [۶۶۲ ق] و شنیده شدن صدای پای مغولان در اطراف شیراز، رفتار چندان احتیاط آمیزی در توصیف نتر نداشت و با احترام از ایشان یاد نمی کرد... اما هنگامی که دیگر

امیدی برای حفظ استقلال منطقه وجود نداشت، تغییر موضع اجتناب‌ناپذیر می‌نمود» (بشری: ۱۶۵ و ۱۶۲). به هر روی، نمی‌توان بر آن بود که کسی چون سعدی نسبت به اتفاقات و وقایع آن روزگار بی تفاوت بوده است و «وی برخلاف آنچه که رایج است در امور سیاسی و اجتماعی دوره خود صاحب نظر بود» (شمیسا، تاریخ...: ۲۶۳).

اگر مباحث فوق را بپذیریم و بر آن باشیم که سعدی در گلستان به دلیل جو خفقان صریحاً به مغولان نپرداخته است، می‌توان به شیوه‌های ضمنی و کنایی، رد آنها را یافت؛ مثلاً در باب اول (در سیرت پادشاهان) بیان می‌کند که شخصی محمود سبکتکین را به خواب دید که تمام اجزایش خاک شده بود مگر چشمانش که همچنان نظر می‌کرد. درویشی آن را اینگونه تأویل کرد: «هنوز نگران است که ملکش با دگران است». در اینجا با توجه به سیطره مغول بر ایران (که مُلک محمود بود) می‌توان «دگران» را کنایه از مغولان دانست.

در باب سوم نیز حکایت گدایی را بیان می‌کند که مال فراوانی اندوخته است. یکی از پادشاهان برای انجام مهمی از او مبلغی درخواست می‌کند. گدا می‌گوید: «لایق قدر بزرگوار پادشاه نباشد دستِ همت به مال چون من گدایی آلوده کردن». پادشاه می‌گوید: «غم نیست که به تتری [فروغی: کافری] می‌دهم. الخبیثات للخبیثین». چنانکه ملاحظه می‌شود ترها را خبیث خوانده است. این حکایت زمانی معنادار می‌شود که بدانیم اتابک شیراز نیز به همین مغولان سالانه مبلغی می‌داده است.

سعدی به دیگر وقایع روزگار خود نیز به‌طور ضمنی اشاراتی کرده است. در حکایتی می‌نویسد: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی و لشکر به سختی داشتی لاجرم دشمنی صعب روی نهاد، همه پشت بدادند». می‌توان این شاه پیشین را محمد خوارزمشاه و دشمن صعب را مغولان دانست. چراکه سعدی می‌گوید: «یکی را از آنان که غدر کردند با من دم دوستی بود» و این حاکی از آن است که بازماندگان این جنگ در روزگار سعدی می‌زیسته‌اند. آن دوست اینگونه حجت می‌آورد: «اسبم در این واقعه بی جو بود و نم‌دزین به گرو، و سلطان که به زر بر سپاهی بخیلی کند، با او به جان همراهی نتوان کرد». متناسب با همین مطلب، در تواریخ آمده است که محمد خوارزمشاه «کلیه طلا و جواهر را در درون چندین صندوقچه محکم جا داده بود، در یکی از قلاع مرتفع کوهستانی به دور از شهر و آبادانی پنهان ساخت» (لمب: ۲۶۳). در همین حین، «تعداد

۱. با استفاده از همین عنوان، استبداد و خودرایی و بی‌تدبیری پادشاهان را در خلال حکایات نشان داده است؛ مثلاً: پادشاهی به کشتن بی‌گناهی فرمان داد... نشان می‌دهد که کشتن بی‌گناهان از سیرت پادشاهان است.

کثیری از سپاهیان تُرکش در اثر مداومت طولانی سفر و ادامه آوارگی پردرد سر به طغیان برداشته و او را به حال خود رها کرده بودند» (همانجا).

در باب هشتم می‌نویسد: «مال ازبهر آسایش عمر است نه عمر ازبهر گرد کردن مال.... نیک‌بخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت». به‌طور ضمنی تعریضی است به حکام قرن هفتم (مردم عادی توانایی جمع مال نداشتند) از جمله محمد خوارزمشاه که هارولد لمب در وصف او می‌نویسد: «خست و حرص او در جمع مال، بی‌پایان بود» (به نقل از تیموری: ۱۲۲) و عاقبت هم مرد و همه اموال را هشت.

باری، سعدی به دیگر مسائل تاریخی آن روزگار نیز اشاراتی کرده است که در بخش توضیحات به برخی از آنها مختصراً اشاره کرده‌ام و دانشجویان می‌تواند با بهره‌گیری از این موارد و با رجوع به کتب تاریخی مربوط به روزگار سعدی به تحلیل حکایاتی از این دست بپردازند.

در پایان این بخش گفتنی است که ممکن است کسانی تفسیری متفاوت از این حکایات عرضه کنند چنانکه تا کنون نیز اینگونه بوده است. سوزان سانتاک می‌نویسد: «تفسیر (برخلاف آنچه اکثر افراد فکر می‌کنند) ارزشی مطلق نیست، حرکتی ذهنی نیست که در نوعی قلمرو بی‌زمان و مکان قابلیت‌ها و توانایی‌های ذهنی جا گرفته باشد. خود تفسیر باید درون چشم‌اندازی از آگاهی انسانی مورد ارزیابی قرار گیرد. در برخی زمینه‌های فرهنگی، تفسیر ممکن است کنشی رهایی‌بخش و ابزاری برای بازنگری، باز-ارزشیابی، و گریز از گذشته‌ای بی‌جان باشد؛ و در برخی موقعیت‌های دیگر، عملی ارتجاعی، بی‌ربط، بزدلانه، و سرکوب‌گر» (ص ۳۲).

سبک گلستان

در این بخش به برخی از ویژگی‌های برجسته ادبی و زبانی گلستان اشاره می‌کنیم:

(۱) برخی از عبارات آن شعر غیر عروضی است:

ولی نه در بستان

نخل‌بندی دانم

ولی نه در کنعان

شاهدی فروشم

*

[و] درمی بی‌من و آذی ندهند

قدمی در راه خدا ننه‌ند

(۲) برخی از عبارات آن وزن عروضی دارد یا با اندکی تغییر عروضی می‌شود. بهار می‌نویسد: «اگر کسی در حکایات گلستان از نظر عروض دقت کند، سطری نیست که مصراع‌ی تمام یا ناتمام در آن

نبیند، و هیچ نثری در عرب و عجم این صفت ندارد و این هنر خود خاص سعدی است» (ج ۳، ص ۱۳۳). مثلاً در باب سوم گلستان: که میراث پیغمبران یافتم: فعولن فعولن فعولن فعل. وعده دادن به طعام آسان‌تر: فاعلاتن فاعلاتن فعولن. که مردن به علت به از زندگی: فعولن فعولن فعولن فعل. ازین ماخلولیا چندان فرو گفت: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل. روی زیبا مرهم دل‌های خسته: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (ر.ک نجفی و سمعی گیلانی، ۱۳۷۴؛ پورکیا، ۱۳۷۵). تا وجه کفاف وی معین دارند [تا] بار عیال از دل او برخیزد: بیتی کامل است (بهار: ج ۳، ص ۱۳۱). بهار در حکایت «با طایفه بزرگان به کشتی در نشسته بودم...» برخی از عبارات را با تغییری اندک به مصراعی کامل تبدیل کرده است: زورقی در پی ما غرق شد: زورقی اندر پی ما غرق شد. به گردابی درافتادند: به گردابی درافتادند باهم. تا یکی را برهانید: تا یکی را برهانید به جهد. گفتم بقیت عمرش نمانده بود: گفتم مگر بقیت عمرش نمانده بود (ج ۳، ص ۱۲۹). خر مشاهی (ص ۳۰) نیز نمونه‌هایی به دست داده است: تقویت کردند و پادشاهی یافت: تقویت کرد و پادشاهی یافت. از کربت جورش راه غربت گرفتند: از کربت جورش ره غربت بگرفتند.

گاهی شروع جمله در وزنی از وزن‌های متداول عروضی است که در جایی ناتمام رها می‌شود (موحد: ۱۵۱) برای نمونه: «ملک‌زاده‌ای را شنیدم که کوتاه بود و حقیر / و دیگر برادران بلند...» آغاز جمله در وزن «فعولن» قابل تقطیع است. نیز: «یکی مژده پیش انوشیروان عادل آورد».

در سجع و قرینه‌سازی افراط نمی‌کند و برخلاف دیگر نویسندگان سجع پرداز گاهی حکایاتی نیز به نثر مرسل و بدون قرینه‌سازی آورده است (بهار، ج ۳، ص ۱۴۵؛ موحد: ۱۵۳)؛ برای نمونه: «یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را به خواب دید...» (باب اول، حکایت ۲). «ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند...» (باب چهارم، حکایت ۱۴). «درویشی را ضرورتی پیش آمد...» (باب سوم، حکایت ۱۱). بر همین اساس می‌توان جملات الحاقی کاتبان را تشخیص داد؛ مثلاً: «تنی چند از بندگان محمود حسن میمندی را... گفتند: آنچه با تو گوید به امثال ما گفتن روا ندارد» (باب چهارم، حکایت ۸). در برخی نسخ به گونه‌ای آمده است که تصنع و تکلف مقامه‌نویسان را به یاد می‌آورد: «گفتند آنچه با تو گوید که ظهیر سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکتی به امثال ما گفتن روا ندارد». گفتنی است که سعدی در آوردن لغات مهجور عربی و لغات مغولی (فقط یک لغت: الاغ) و شعر و... نیز - برخلاف معاصرانش - اعتدال را رعایت کرده است.

۵) ایجاز: برخلاف دیگر نویسندگان قرن‌های شش و هفت که به اطناب متمایلند (مثل تاریخ و صاف یا مقامات حمیدی) بنای گلستان بر ایجاز است. خود سعدی در دیباچه کتاب گوید: «امعان نظر در ترتیب کتاب و تهذیب ابواب ایجاز سخن مصلحت دید».

باری، «سرجمع حکایت‌های گلستان ۱۷۳ حکایت است... بیست حکایت دارای حجمی بین ۲ سطر و حداکثر ۴ سطر است... ۱۳-۱۴ حکایت پنج‌سطری و در حدود ۲۰ حکایت هم ۷-۸ سطری است. حکایات بلند گلستان بین ۲/۵ تا ۷/۵ صفحه، فقط پنج حکایت است» (خرم‌شاهی: ۶۹). اغلب جملات باب هشتم از نوع *sentential* (گفتار موجز) یا *aphorism* (سخن موجز) است که معمولاً سخنان کوتاه و پرمغزی هستند که حاوی نظری یا نکته‌ای باشند (کادن: ۴۱۰ و ۳۴). دکتر یوسفی می‌نویسد که در گلستان ۲۳۵ جمله و بیت یافتیم که در زبان فارسی «حکم مثل پیدا کرده» است (شمیسا، تاریخ: ۲۶۱). چنانکه اشاره شد در برخی داستان‌ها همچون داستان «جدال سعدی با مدعی» یا «جوان مشت‌زن» به شیوهٔ مقامه‌نویسی به اطناب متمایل می‌شود اما بسیار ماهرانه از عهدهٔ آن برمی‌آید. ۶) مینی‌مالیسم: در راستای همان ایجاز است. مینی‌مالیسم (*minimalism*) یا خُرده‌گرایی شیوهٔ روایتی است مبتنی بر کاهش دادن مفرد محتوای اثر به حداقل عناصر ضروری (کادن: ۲۴۳). معمولاً در شکلی کوتاه مثل لطیفه، طرح، داستانک، حکایت اخلاقی ارائه می‌شود (میرصادقی: ۲۰۷). *Parable* (امثال) نیز حکایتی کوتاه و ساده است که نکته‌ای اخلاقی در بر دارد و گاهی تمثیلی است (کادن: ۳۰۴). پادشاهی پارسایی را دید. گفت: هیچ‌ت از ما یاد آید؟ گفت: بلی، وقتی که خدا را فراموش می‌کنم. یا: هندویی نقطه‌اندازی همی‌آموخت. حکیمی گفت: تو را که خانه نئین است، بازی نه این است.

۷) پایان‌یافتن حکایات با شعر همچون مقامات حمیدی: در سراسر گلستان، فقط چند حکایت می‌توان دید که در پایان شعر ندارد بلکه با عبارتی پرمغز و یا با مصرع‌ی نغز به پایان رسیده است (حریری: ۴۱۲): «شوی زن زشت‌روی ناینه به». هفت حکایت از حکایات نیز کاملاً منظوم‌اند: این حکایت شنو که در بغداد/ رایت و پرده را خلاف افتاد...

۸) حسن تعبیر یا حسن بیان (*euphemism*): استفاده از کلمات و عبارات مؤدبانه و خوشایند برای بیان مطلبی که خوشایند نیست (رک دالوند: ۱۹۶). در توصیف مخثنی گوید: «مُخْتَنی - دور از دوستان - که سخن در وصف او ترکِ ادب است، خاصه در حضرتِ بزرگان و به طریقِ اِهمال از آن درگذشتن هم نشاید که طایفه‌ای بر عَجَزِ گوینده حمل کنند. برین دو بیت اقتصار کنیم که اندک، دلیل بسیاری باشد و مشتِ نمودارِ خرواری: گر تتر بکشد این مخثن را/ تتری را دگر نباید کشت/ چند باشد چو جسرِ بغدادش/ آب در زیر و آدمی در پشت». در توصیف زفاف غلام سیاه و کنیزک به همین اکتفا می‌کند: «آورده‌اند که سیه را در آن مدت نفس طالب بود و شهوت غالب. مهرش بحنید و مهرش برداشت». برای پی‌بردن به حسن تعبیرهای سعدی، کافی است چند حکایت از پریشان‌قآنی (که به تقلید از گلستان نوشته شده است) بخوانیم و آن دو را مقایسه کنیم.

۹) حسن تناسب یا بلاغت کلام (decorum): در هر گونه ادبی باید میان مضامین، شخصیت‌ها، اعمال و سبک روایت یا دیالوگ همخوانی باشد (ر.ک دالوند: ۱۹۴). مثلاً در حکایت «پیاده‌ای سر و پابرهنه با کاروان حجاز از کوفه به در آمد و همراه ما شد و معلومی نداشت؛ خرامان همی رفت و می‌گفت: نه به استر بر سوارم نه چو اشتر زیر بارم/ نه خداوند رعیت نه غلام شهریام/ غم موجود و پریشانی معدوم ندارم/ نفسی می‌زنم آسوده و عمری می‌گذارم». با توجه به فضای داستان «سعدی دو بیت گفته‌شده را براساس قواعد عروض عرب سروده است» (طیب‌زاده ر.ک توضیحات بیت) که حسن تناسب آن آشکار است.

۱۰) تنکیّت (poetic diction): در کشاف اصطلاحات الفنون در این باره آمده است: «سخنگو برای ایراد مقصود خویش با آنکه الفاظ متعدد مرادف یکدیگر در نظر دارد، لفظ مخصوصی را بین آن الفاظ برگزیند به‌منظور نکته‌ای و از سایر الفاظ صرف‌نظر کند و البته برتری لفظ برگزیده‌شده بر مرادف خود باید واضح و روشن باشد» (دهخدا: ذیل «تنکیّت»؛ دالوند: ۲۱۴). سعدی در این زمینه بسیار دقیق عمل کرده است و این نکته‌ای است که مقلدان او از آن غافل بوده‌اند. برای نمونه در توصیف غلامی سیاه گوید: «هیکی که صخر الجنّ از طلعتش برمیدی و عین القطر از بغلش بگندیدی» (باب اول). برای بیان بدبویی از ترکیب «عین القطر» استفاده کرده است به معنی روغنی سیاه و بدبو. این ترکیب بسیار دقیق انتخاب شده است زیرا در معنی «چشمه مس» که خداوند برای حضرت سلیمان جاری کرد (وَأَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ...) با صخر الجنّ (دیوی که در داستان سلیمان مطرح شده است) ایهام تناسب تلمیحی می‌سازد. نیز: «عصاره نالی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسق گشته». از بین صفت‌های مختلف برای نخل کلمه «باسق» را آورده است که علاوه بر اینکه با «فایق» سجع می‌سازد یادآور آیه قرآن کریم است که در این بخش که در تحمید خداوند است کاملاً سازگار است: وَالنُّحْلُ بِاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ (سوره ق ۵۰/ ۱۰): و نخل‌های بلند با خوشه‌های برهم‌چیده.

۱۱) تکرار نحوی (parallelism): وقتی دو جمله از حیث ساختار نحوی و معنایی توازن داشته باشند (ر.ک دالوند: ۱۰۷)، مثلاً در این جمله: «رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان؛ عفوکردن از ظالمان جور است بر درویشان». ساختار نحوی هر دو جمله اینگونه است: مسندالیه + متمم + مسند + رابطه + متمم. نیز: «نخلبندی دانم ولی نه در بستان؛ شاهی فروشم ولی نه در کنعان».

۱۲) طنز: در برخی از حکایات جنبه‌هایی از طنز و فکاهه درج می‌کند (ر.ک پزشکزاد؛ نیز: خرمشاهی: ۶۷). خود سعدی گوید: «غالب گفتار سعدی طرب‌انگیز است و طیب‌آمیز» (خاتمه کتاب). نمونه‌هایی از این حکایات: «یکی را از وزرا پسری کردن بود...» (باب هفتم، حکایت ۱). «مردکی را

چشم‌درد خاست، پیش بیطار رفت که دوا کن...» (باب هفتم، حکایت ۱۴). «توانگرزاده‌ای را دیدم بر سر گور پدر نشسته و با درویش‌بچه‌ای مناظره درپیوسته...» (باب هفتم، حکایت ۱۸). «سالی از بلخ بامیانم سفر بود...» (باب هفتم، حکایت ۱۷). «بازرگانی را شنیدم که صدوپنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار...» (باب سوم، حکایت ۲۱). «چندان که مرا شیخ اجل ابوالفرج بن جوزی...» (باب دوم). «یکی را از بزرگان بادی مخالف در شکم پیچیدن گرفت...» (باب دوم، حکایت ۱۹). «پیرمردی حکایت کند که دختری خواسته بود و حجره به گل آراسته...» (باب ششم، حکایت ۲). «۱۳) نابه‌جایی (anachorism): عمل، صحنه یا شخصیتی در جایی که مناسب آن نیست. از مصادیق آن می‌توان به ناسازی تاریخی (anachronism) اشاره کرد (ر.ک دالوند: ۱۹۵). سعدی گاهی در حکایاتش (به شیوهٔ مقامه‌نویسان) نابه‌جایی وجود دارد؛ برای نمونه: «اسکندر رومی... گفتا: به عون خدای عز و جل، هر ممکنی را که گرفتم...» (باب اول، حکایت ۴۱). لحن اسکندر شبیه شاهان دورهٔ غزنوی است! یا: «نیشته است بر گور بهرام گور/ که دست کرم به ز بازوی زور» (باب دوم، حکایت ۴۸). مطابق برخی از منابع، بهرام به دنبال گورخری به غاری رفت و ناپدید شد بنابراین بهرام، گور یا قبر ندارد که بر آن چیزی نوشته باشد. نیز: «تنی چند از بندگان محمود گفتند حسن میمندی را...» (باب چهارم، حکایت ۸). وزیر سلطان محمود، احمدبن حسن میمندی بود و نه حسن میمندی؛ که البته غالباً با مجاز این کارکرد را توجیه می‌کنند. در داستان مشت‌زن (باب سوم، حکایت ۲۷) پسر که توان جسمی وافر دارد و نه قوهٔ عقلی ظاهر، ناگهان می‌گوید: «ای پدر! قول حکما را چگونه مخالفت کنیم که گفته‌اند: رزق اگرچه مقسوم است، به اسباب حصول، تعلق شرط است و بلا اگرچه مقدور، از ابواب دخول آن احتراز واجب». نیز: «سحبان وائل را در فصاحت بی‌نظیر نهاده‌اند...» (باب چهارم، حکایت ۶). ارتباط این حکایت با عنوان باب (در فوائد خاموشی) در چیست؟ (۱۴) گاهی فعل‌ها بر سایر اجزای جمله به دلایلی مقدم می‌شوند (ر.ک بهار، ج ۳، ص ۱۳۴): گاه برای رعایت آهنگ کلمات و سجع: «یاد دارم که در ایام جوانی گذر داشتم به کویی و نظر با رویی...». هم در آن هفته یکی را دیدم از ایشان، بر بادپایی روان، غلامی در پی دوان...».

گاهی برای رعایت ایجاز و موازنه و حذف کردن افعال متوالی به قرینهٔ فعل اول: «گفت: بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت، و کبکان از کوه، و غوکان از آب، و بهایم از بیشه...». «یکی از جمله صالحان به خواب دید پادشاهی را در بهشت و پارسایی را در دوزخ».

گاهی فعل به سبب تأکید و اهمیت مقدم شده است: «گفت: برانید این گدای شوخ مبذر را که چندان نعمت به چندین مدت برانداخت...». «فی‌الجمله نماند از سایر معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد».

ویژگی‌های سبکی گلستان و مقایسه آن با معاصرانش خود بحثی مفصل است که مجال دیگری می‌طلبد. این مبحث را با این سخنان ملک‌الشعرای بهار به پایان می‌بریم: «سعدی دو کار کرده است: یکی آنکه از حدود نثر معاصر بیرون رفته است و بار دیگر اعجاز ایجاز قدیم را نشان داده و پاره‌ای از لغات و افعال و ادوات کهنه را که از میان رفته بود از نو به کار انداخته، و مقامه‌نویسی را که در ایران رونق نگرفته و بعد از قاضی حمیدالدین کسی به فکر مقامه‌نویسی نیفتاده بود نیز ساخته و معایب مقامات حمیدی را مرتفع نموده است. دوم ابتکارها و اختراعاتی است که سعدی از خود بروز داده است از قبیل آنکه از تعداد موازنه‌ها و مزدوجات و سجع‌ها کاسته و جمله‌ها و الفاظ مترادف کمتر آورده است، بر استشهدات شعری افزوده، و در استدلالات قرآنی و آوردن عبارت‌های تازی و شعر تازی نسبت به معاصران خود کمتر علاقه نشان داده است و در روانی عبارت و بلاغت و فصاحت گفتار بیشتر سعی داشته است تا آرایش آن، و در حقیقت نثر ساده را با پیرایه‌ای مختصر از صنعت و شعر به این پایه و مایه بالا برده، و شیوه نو که می‌توان آن را شعر منثور نام داد به وجود آورده است» (ج ۳، ص ۱۵۵).